

در این شماره:

سرخن: شعله های خشم خوزستان و گسترش شعار مرگ بر جمهوری اسلامی  
آمار جهانی در مورد قربانیان ردهی اول بحران تخریب محیط زیست  
تکاتی پیرامون خیزش تیرماه  
افغانستان: آمریکا، طالبان و دولت  
برای رسیدن به صلح، باید انقلاب کرد!  
این حزب، نه حزب مانو و انقلاب... بلکه یک حزب ضدانقلابی و سرمایه دار- امپریالیستی است  
واقعیت کمونیسم: گسست مستمر از «حق بورژوازی» در جامعه ی سوسیالیستی

آتش • شماره ۱۱۷ • مرداد ۱۴۰۰

Email: atash1917@gmail.com

# آتش



الشعب  
يريد  
إسقاط  
النظام

# شعله‌های خشم خوزستان و گسترش شعار مرگ بر جمهوری اسلامی

مافیای آب، رودخانه‌ی کارون و سرزمین‌شان را کشته و آب‌های کرخه و جراحی را از آنها دزدیده است، مافیای سدسازی راه تنفس‌شان را بریده و مافیای نفت و پتروشیمی آنان را محکوم به فقر و گرسنگی و بیکاری و مهاجرت کرده است. مافیای امنیت نیز با دعای خیر «ولایت فقیه» و حمایت «الله»، پیکرشان را به گلوله بسته است. جواب این ستمگری وقیحانه و قساوت ناب هیچ چیز نمی‌توانست باشد مگر شورش. شورشی که حقانیت و ضرورت مطلقش را خیلی زود ثبت و به تایید مردم سراسر کشور رساند. شعله‌های خشم خوزستان از اهواز و حمیدیه و معشور (ماهشهر) و خفاجیه (سوسنگرد) و فلاحیه (شادگان) و شوش دانیال زبانه کشید و همبستگی با آن گسترش یافت و به الیگودرز و کرج و بجنورد و تبریز و سقز رسید. شعار «مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر جمهوری اسلامی» و «الشعب یرید اسقاط النظام» سراسری شد. به این ترتیب، نقطه عطفی در مبارزه برای سرنگونی رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی رقم خورد.

گفتیم «مافیا» اما اگر اینها صرفاً «مافیا» بودند قدرت و توان چنین تخریب و کشتاری را نداشتند. اینها اضلاع طبقه‌ی حاکمه‌ی سرمایه‌داران حاکم در ایران هستند که شیوه و اصول حکومت‌داری‌شان از نوع فاشیسم دینی است. جرقه‌ی شورش را قطع یکباره‌ی ورودی آب به بخشی از تالاب هورالعظیم زد. میلیون‌ها ماهی هلاک شدند و مردم صدها روستا در شرایط گرمای شدید در بی‌آبی فرو رفتند. سرگذشت این تالاب آینده‌ی تمام‌نمای مرتجعین حاکم بر خاورمیانه و دشمنی‌شان با مردم منطقه است.<sup>(۱)</sup> مرگ این تالاب فاجعه‌ی انسانی بزرگی است<sup>(۲)</sup> و گفته می‌شود هم‌سنگ مرگ جنگل‌های آمازون است. چرا که تقویت‌کننده‌ی توده‌های باران‌زایی است که از سمت مدیترانه می‌آیند و رطوبتش موجب تعدیل هوا نه تنها در خوزستان بلکه در تمام شهرستان‌های هم‌جوار است. اکنون از تالاب هورالعظیم که زمانی غرق در آب بود، باریکه‌ای از لجن مانده. گاو میش‌ها دیگر نمی‌زایند چون جنین‌ها از گرما در شکم مادران‌شان می‌میرند. هورالعظیم از زیست بوم ماهی و لاک‌پشت و اردک و مرغابی تبدیل به گورستان آنها شده است. از نخل‌های خرما تنه‌های درخت بر جای مانده است. میان خفاجیه (سوسنگرد) و بوستان از رودخانه سالبه دیگر چیزی موجود نیست. جوان‌ها که همیشه محروم از استخدام در صنعت نفت بوده‌اند (چرا که این صنعت فقط «غیر بومی» استخدام می‌کند) چشم امیدشان به کشاورزی و دامداری بود که آن را هم نابود کرده‌اند. اهواز بعد از مشهد بزرگترین جمعیت حاشیه‌نشین را دارد. بسیاری از جوانان عرب برای کار در صنایع یزد و کرمان که از آب کارون سیراب می‌شوند، مجبور به مهاجرت به این شهرها شده‌اند. سران رژیم ایران بی‌آبی خوزستان را نتیجه‌ی گرمایش اقلیمی جهانی که سیلاب‌های اروپا را هم به وجود آورده و جنگ آب در خاورمیانه می‌دانند. همانطور که بیکاری گسترده‌ی جوانان در خوزستان را نتیجه‌ی تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران و کرونا می‌دانند. اما واقعیت چنین نیست.

بی‌تردید نابودی شتابان محیط‌زیست و گرمایش زمین که محصول عملکرد ویرانگر نظام سرمایه‌داری جهانی است و تبدیل به خطری بالفعل برای حیات کره‌ی زمین شده است، عامل مهمی در این بی‌آبی و خشکسالی است.<sup>(۳)</sup> اما بی‌آبی خوزستان قطعاً محصول سیاست‌های عمده‌ی جمهوری اسلامی است که تحت نظر مستقیم علی خامنه‌ای و با عناوین پرطمطراق چون «اقتصاد مقاومتی» و «خودکفایی» اتخاذ شد. سیاست‌هایی که شامل اعمال انحصار بر ذخایر آبی کشور و دست انداختن بر زمین‌های کشاورزی خوزستان و دیگر قطب‌های کشاورزی بوده است. یک نمونه‌ی کوچک از دست‌اندازی به منبع کار و زندگی مردم این خطه، طرح ۵۵۰ هزار هکتاری «رهبر معظم» در خوزستان است که نتایج و پیامدهای اقلیمی و تاریخی آن رضاشاه را هم شرم‌نده می‌کند. شعار «آب و زمین‌مان را پس بدهید» که عرب‌های خوزستان در خیزش اخیر سر دادند، «جهاد نصر» (جهاد سازندگی) را نشانه گرفته است. طرح امروزی خامنه‌ای که از اواسط دهه ۱۳۷۰ آغاز شد، ده‌ها هزار نفر را از کشاورزی معیشتی بیرون راند، صدها روستا را زیر آب برد و با بلعیدن منابع آبی خوزستان، تالاب‌ها را خشکانده و عامل بزرگی در تخریب زیست‌بوم این استان بود. اما این تنها نوک کوه یخ است.

طرح‌های عظیم صنعتی کردن کرمان و یزد که از سی سال پیش کلید خورده و در سه سال گذشته در شراکت با سرمایه‌گذاران چینی جهش‌وار پیش می‌روند، بزرگترین مکنده‌ای است که آب‌های کشور را به سمت استان‌های مرکزی (عمدتاً کرمان، یزد، اصفهان و خراسان رضوی) منتقل می‌کنند. این واقعیت که انتقال آب از سرشاخه‌های کارون در چهارمحال بختیاری به سوی کرمان باعث مرگ کارون شده است بر کسی پوشیده نیست. اما مساله این نیست که حکومت به حرف کارشناسان و متخصصین گوش نمی‌دهد یا «مدیریت کارآمد» در کشور وجود ندارد. مساله آن است که این رژیم و بوروکراسی‌اش به طور کارآمد در اختیار سرمایه‌داران انحصاری بزرگ هستند که در شراکت با سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی، ساختارهایی برای تامین حداکثر سودآوری سرمایه‌ی خود تعبیه کرده‌اند که مکنده‌ی آب‌های کشور و تخریب‌کننده‌ی زیست‌بوم و نابودکننده‌ی منبع معاش حداقلی اکثریت مردم این کشور هستند.

به طرح‌های صنعتی در کرمان و یزد نگاهی کنیم. پیشتر سرمایه‌داران کره‌ای با سرمایه‌داران کرمان در ساختن صنایع برای «تمدن اسلامی» شراکت می‌کردند و سرمایه‌داران وابسته به «کارگزاران سازندگی» و رفسنجانی از شرکای آنها بودند و امروز سرمایه‌داران چینی جای آنها را

گرفته‌اند و حتی در انتصاب‌های حکومتی برای صنایع پتروشیمی و غیره اعمال نفوذ می‌کنند. در تیر ۱۳۹۹ با برگزاری اجلاس مشترکی میان مقامات حکومتی و سرمایه‌گذاران جمهوری اسلامی با مقامات حکومتی و سرمایه‌گذاران چینی در تهران، «کار گروهی» برای تقویت و رشد صنعت و تجارت و معدن و ترانزیت بین‌المللی کرمان تشکیل شد. استاندار سابق کرمان در مصاحبه‌ای گفت هدف از این طرح، «احیای راه ابریشم (سرمایه‌گذاری مشترک با کشور چین) است».<sup>(۴)</sup> یکی از سرمایه‌گذاران بزرگ در این پروژه، شرکت «یاس تجارت» وابسته به «بنیاد تعاون سپاه پاسداران»<sup>(۵)</sup> است که در شراکت با سرمایه‌گذاران چینی، پتروشیمی شهرستان بافت را احداث کرد و در اکتشاف، استخراج و فرآوری مس و در شراکت با سرمایه‌های خارجی سرمایه‌گذاری مستقیم کرده است. به گفته‌ی استاندار، سازمان صنعت، معدن و تجارت استان کرمان موظف شده است امکانات موجود را در اختیار این شرکت و شرکای چینی‌اش قرار دهد. علاوه بر این در اجلاس مذکور سرمایه‌گذاران چینی فعالیت‌های خود را در استان کرمان یادآوری کردند و خواستار «حمایت استانداری کرمان» برای فعالیت‌هایشان در حوزه برق و تولید سیم‌های آلومینیوم شدند! خامنه‌ای از سال ۱۳۸۴ گام به گام این فرآیند را رهبری و نظارت کرده است و برای تثبیت رهبری او در این فرآیند، قاسم سلیمانی در تیرماه سال ۱۳۹۷ «همایش نظام فکری آیت‌الله خامنه‌ای» را در دانشگاه باهنر در کرمان برگزار کرد. در سال گذشته «شرکت توسعه‌ی سرمایه‌گذاری ایران-چین» بزرگترین مزرحه‌ی استخراج ارز دیجیتال را در رفسنجان احداث کرده است که بخش بزرگی از برق کشور را می‌بلعد.<sup>(۶)</sup> مشابه همین روند در یزد در جریان بوده است<sup>(۷)</sup> و این استان با داشتن ۱,۳ درصد از جمعیت کشور، صاحب ۴,۴ درصد از تولیدات صنعتی است و چهارمین استان صنعتی و دومین منطقه معدنی ایران است.

سدسازی‌های جمهوری اسلامی نیز جملگی ضد اکولوژی بوده و از عوامل اصلی گسترش خشکیدگی اقلیمی در ایران هستند. به طوری که چند دهه سدسازی ایران را به صدر کشورهای دچار فرسایش خاک و بیابان‌زایی در جهان رسانده است<sup>(۸)</sup> و از آنجا که کارون خشک شده و سدسازی بر رودخانه‌های بی‌رمق دیگر کفاف نیازهای این جنایت کاران صنعتی-اسلامی را نمی‌دهد، پروژه‌های انتقال آب از خلیج (بازهم با شراکت چین) به یزد و کرمان به راه افتاده و پروژه‌ی انتقال آب از دریای خزر به این استان‌ها و استان خراسان رضوی و جنوبی تحت بررسی و برنامه‌ریزی است.<sup>(۹)</sup>

بنا بر این می‌توان دید که معضل هرگز قابل‌تقلیل به «تصمیم‌گیرهای غلط» و «گوش‌نسپردن به متخصصین محیط‌زیست» و یا فقدان «بروکراسی کارآمد» نیست، بلکه ما با نقشه‌ای هدفمند در زمینه‌ی جهت‌دهی منابع آبی و دیگر ثروت‌های طبیعی کشور و تخصیص بودجه برای زیرساخت‌ها و آموزش و پرورش و بهداشت و غیره مواجهیم. هدف جمهوری اسلامی همواره عبارت بوده است از پرورش قشری از سرمایه‌داران انحصاری اسلام‌گرا و وفادار به پروژه‌ی ارتجاعی و پوسیده‌ی ایجاد «تمدن اسلامی» و همچنین پرورش قشری از حامیان و ریزه‌خواران نظام از میان توده‌های مردم.

رقابت منطقه‌ای جمهوری اسلامی با دیگر رژیم‌های مرتجع منطقه نیز قوه‌ی محرکه‌ی دیگری در سیاست‌های اعمال انحصار بر منابع آبی بوده است. کنترل منابع آبی تبدیل به یک بازی استراتژیک در خاورمیانه شده است که جمهوری اسلامی و ترکیه نقش عمده‌ای در آن دارند. کنترل منابع آبی در هر کشور در شرایطی که مساله نامنی غذایی در افق این منطقه و جهان نمایان است، اهم موثری برای سلطه بر روندهای اقتصادی است. در شرایط تحریم، ایران از سوی «بازار نفت» کنترل منابع آبی برای اسلام‌گرایان حاکم در ایران و برای تامین انباشت سودآور برای سرمایه‌های انحصاری وابسته به قطب‌های قدرت در جمهوری اسلامی اهمیت بیشتری یافته است.

معضل بی‌آبی و به طور کلی معضل نابودی محیط‌زیست و همچنین جا به جایی‌های بزرگ اقتصادی که منجر به بیکاری و فقر و آوارگی می‌شود را نمی‌توان به عملکرد مافیایی و دزدی و اختلاس دولتمردان و رانت‌خواران حکومتی تقلیل داد. معضل سیستم یا نظام اقتصادی-سیاسی سرمایه‌داری حاکم در ایران و وابستگی آن به نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی جهانی است. جمهوری اسلامی در رأس سیستمی نشسته است که هم به این علت که بند نافش به نظام سرمایه‌داری جهانی بسته است و هم به علت خصلت‌های خاص خودش، دارای کارکرد و قوای محرکه‌ای است که نتیجه‌اش ایجاد گسل‌ها و ازهم‌گسیختگی‌های جدی و مهلک اقتصادی و اجتماعی است که هیچ یک را نمی‌توان در چارچوب نظام جمهوری اسلامی حل کرد یا حتی تخفیف داد.

با این وصف، قشونی از تحلیلگران و نظریه‌پردازان موجب بگير رژیم خود را موظف به پنهان کردن ریشه‌های منسوخ نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی می‌بینند. در مقابل، ما نه تنها باید تصویرپردازی‌های ریاکارانه و دروغ‌های بزرگ‌شان را افشا کنیم، بلکه عمیق‌تر به کارکرد نظام یا سیستمی که این رژیم در رأسش نشسته نگاه بیاندازیم. با این بررسی و بینش است که باید روابط تولیدی و اجتماعی این سیستم را بررسی کنیم، قوای محرکه‌ی واقعی‌اش را تعریف و ترسیم کنیم و نشان بدهیم که ذات و کارکرد و الزامات نظام سرمایه‌داری در ایران و رژیم جمهوری اسلامی لاجرم اکثریت مردم را فرسوده کرده و در تضاد با منافع آنان است. به همین علت حکومت وقتی با شورش مردم علیه شرایط ستم و استثمار مواجه می‌شود، راه کاری جز به گلوله بستن آنها ندارد.

نظام سرمایه‌داری در ایران به طور کلی نسبت به نظام سرمایه‌داری در کشورهایمانند آمریکا و اروپا و ژاپن و چین و روسیه خصلت ویژه خود را دارد. به این معنا که نظام سرمایه‌داری در ایران به طور تبعی در نظام سرمایه‌داری جهانی که طبق منافع کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و در جواب به ضرورت سرمایه‌های آنها ساختار بندی شده، ادغام شده است و وابسته به آنها است. علاوه بر این، با سرنگونی رژیم شاه و استقرار جمهوری اسلامی، هسته‌ی سخت سرمایه‌داران وابسته به رژیم شاه از اقتصاد ایران بیرون رانده شدند و قشر جدیدی از سرمایه‌داران با تکیه بر رژیم دین‌مدار اسلام‌گرا شاکله‌ی سرمایه‌داری ایران و رابطه‌اش با نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. فرآیند شکل‌گیری این قشر

جدید سرمایه‌داران بزرگ در شرایط به هم خوردن توازن قوای میان قدرت‌های امپریالیستی (به ویژه با فروپاشی بلوک امپریالیستی شوروی در دهه ۱۹۹۰ میلادی و سپس عروج چین به عنوان یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی) سر راست و ساده نبوده است. اما جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری آن، با وجود تمام ویژگی‌هایش به نظام جهانی انباشت سرمایه متصل است که ضرورت‌ها و جبرهای گریزناپذیری را برایش ایجاد کرده و آن را مجبور می‌کند که برای بقای خود به جنگ‌های منطقه‌ای بیشتر کشیده شود، با ترکیه و افغانستان و عراق وارد جنگ آب بشود، منابع زیرزمینی و معدنی و آبی و ارضی و انسانی ایران را در اختیار سرمایه‌های امپریالیستی (به ویژه چینی و روسی بگذارد) و بهره‌کشی از نیروی انسانی و منابع سرزمینی را تا حد فرسوده کردن نیروی انسانی و غارت منابع سرزمینی پیش ببرد. اینها همگی ناشی از قوای محرکه اصلی سرمایه‌داری هستند. یک رقابت همیشگی میان سرمایه‌های بزرگ و کوچک، جهانی و منطقه‌ای وجود دارد و ماهی‌های بزرگ هم توسط کوسه‌هایی که بزرگتر و با تجربه ترند خورده می‌شوند. آتش بیار جنگ آب در خاورمیانه همین قوای محرکه‌ی بسیار نیرومند هستند. از تصویری که در این جا به اجمال ترسیم کردیم فقط یک نتیجه‌ی صحیح می‌توان گرفت و آن این است که این سیستم چه در ایران و چه در جهان قابل اصلاح نیست. نه تنها نمی‌توان جمهوری اسلامی را اصلاح کرد بلکه حتی نمی‌توان آن را واداشت تا حکومتداری امنیتی و فاشیستی‌اش را تخفیف بدهد. نمی‌توان قدرت‌های منطقه‌ای را قانع کرد که دور میز بنشینند و از جنگ آب دست بردارند. نمی‌توان سرمایه‌داری را قانع کرد که نسبت به محیط‌زیست مسئولانه‌تر رفتار کنند.

ما با رژیم سر و کار داریم که به طرز خطرناکی محیط‌زیست را برای بقای خود غارت کرده است. هیچ راهی برای احیای محیط‌زیست و قابل زیست کردن مناطق عمده‌ای از ایران به جز انقلاب نیست و این انقلاب نه تنها باید این رژیم را سرنگون کند بلکه کلیت سیستم سرمایه‌داری را که این رژیم بر آن استوار است عوض کند. برای ایجاد یک جامعه بنیاداً جدید و به مراتب بهتر، برنامه و طرحی وجود دارد که شامل «گام‌های فوری» نیز هست. به طور مشخص ماده‌ی سوم و چهارم از «پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» کاربرد فوری و مشخصی در زمینه‌ی احیای کشاورزی و محیط‌زیست و مقابله با ستم ملی دارد که در شرایط خوزستان به معنای تقسیم اراضی بالفعل زیرکشت و تأمین حق آبه برای کشاورزان فعال و کشاورزان مهاجرت کرده و بیکار خوزستان خواهد بود. خنثی کردن اثرات سدها با کمک شوراهای محلی مردم و مهندسين و متخصصين و فعالين محیط‌زیست که همواره توسط این رژیم سرکوب شده‌اند، از گام‌های دیگر است که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی به فوریت در دستور کار قرار خواهد گرفت.

برای سرنگونی این رژیم باید ستون فقرات آن، یعنی دستگاه سرکوب نظامی‌اش ساقط شود. انتفاضه‌ی شب‌های تیرماه خوزستان، تداوم فصل نوینی از پیکار و مبارزه علیه جمهوری اسلامی است و همانند دی ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داد که چه ظرفیت عظیمی برای یک انقلاب رهایی‌بخش و انترناسیونالیستی در جای جای ایران نهفته است. هیچ راهی جز این نیست اما این راه برای پیروزی مستلزم رهبری کمونیستی بر مبنای یک نقشه‌ی راه علمی و با هدف استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران است. جای این استراتژی، نقشه و برنامه برای انقلاب و چشم‌انداز جامعه‌ی آلترناتیو در میان هزاران زن و مرد حاضر در خیزش تیرماه خالی است، و این بیش از همیشه وظیفه‌ی ما کمونیست‌های انقلابی را دو چندان می‌کند. ●

## پانویس‌ها

۱. هورالعظیم بین ایران و عراق است. یک سوم آن در ایران بین دو شهرستان دشت آزادگان و هویزه واقع شده. سرگذشت این تالاب آینده‌ی تمام‌نمای مرتجعین حاکم در منطقه خاورمیانه است: صدام، خامنه‌ای، اردوغان. اولین ضربه را طرح امنیتی/سیاسی صدام حسین به تالاب هورالعظیم زد. دو سوم این تالاب در خاک عراق است و صدام می‌خواست منبع ارتزاق و حیات مردم شیعه‌ی روستاهای اطراف تالاب را بخشکند و آنان را وادار به کوچ کند. ضربت دوم را وزارت نفت جمهوری اسلامی با حفاری‌هایش در فاصله ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ به این تالاب زد. ضربت سوم را طرح‌های «انتقال آب» و سدسازی‌های سپاه و وزارت نیرو تحت نظارت خامنه‌ای زدند. تأثیرات تحریم‌ها این گونه بود که سپاه با گذاشتن توربین‌های تولید برق (مستقل از وزارت نیرو و به طور مستقل) برق به عراق صادر کرده است تا بر ذخایر ارزی‌اش بیفزاید. و ضربت چهارم را اردوغان با ساختن سد ایلینو بر روی دجله.

۲. شهروند. ۲۹ تیر ۱۴۰۰

۳. برای آشنایی با جنبه‌های مهم وضع فوق‌العاده اقلیمی و بحران‌های گسترده‌تر زیست‌محیطی به مقاله‌ای تحت عنوان «۵۰ سال پس از نخستین روز زمین: تاملاتی بر فجایعی که ناشی از نظام سرمایه‌داری امپریالیسم است» به قلم ریموند لوتا در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) رجوع کنید.

۴. «استاندار کرمان: سرمایه‌گذاری مشترک با چین احیاء شد». خبرگزاری ایرنا. ۱۰ تیرماه ۱۳۹۹. اعضای کارگروه مذکور عبارتند از: معاون اقتصادی وزارت امور خارجه، سفیر چین در ایران و سفیر ایران در چین، نماینده وزیر صنعت معدن و تجارت، نماینده وزیر کشور، نماینده وزیر راه و شهرسازی و رئیس مجمع نمایندگان و شرکت‌های بزرگ استان کرمان

۵. گروه اقتصادی یاس وابسته به «بنیاد تعاون سپاه» در جریان محاکمه‌ی شریفی که در دوران شهرداری قالیباف معاون وی بود بر سر زبان‌ها افتاد. نگاه کنید به اعتماد نیوز. ۲۳ فروردین ۱۴۰۰

۶. تجارت نیوز. ۲۳ دی ۱۳۹۹. «جزئیاتی از سرمایه‌گذاری چینی‌ها در مزرعه بیت کوبین رفسنجان»

۷. ایرنا. ۱۲ اسفند ۱۳۹۸: خارجی‌ها در ده طرح سرمایه‌گذاری یزد مشارکت دارند

۸. گفتگوی رگنا با محمدرضا محبوب‌فر، کارشناس محیط‌زیست و توسعه پایدار

۹. خبرگزاری فارس. اسفند ۱۳۹۹. افتتاح پروژه انتقال آب خلیج فارس به یزد با حضور رئیس جمهور

۱۰. این اسناد همگی در وبسایت cpimlm.org قابل دسترسی هستند

# آمار جهانی

## در مورد قربانیان رده‌ی اول بحران تخریب محیط‌زیست

تخریب محیط‌زیست، پدیده‌ای جهانی است اما همه کشورهای جهان به یک اندازه از آن آسیب نمی‌بینند. هزینه‌های انسانی تخریب محیط‌زیست در کتابچه‌ی هیچ کمپانی و شرکت و صنعت سرمایه‌داری و هیچ یک از مراکز مالی جهان به عنوان هزینه ثبت نمی‌شود. آنها تخریب طبیعت را نهاده‌ای «طبیعی» و «حق الهی» برای کم کردن از هزینه‌هایشان و بالا بردن نرخ سودهایشان می‌دانند. هیچ یک از دولت‌های جهان حتا دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته که بر دنیا حکمرانی می‌کنند برآورد دقیق و واقعی از این تخریب جنایتکارانه را نمی‌دهند و دانشمندان را به سکوت وادار می‌کنند. آنها حتا زمانی که در مورد این مساله حرف می‌زنند، حتا یک هزارم واقعیت را در مورد تهدید بالفعل و فوری این تخریب شتابان برای حیات انسان‌ها بر زبان نمی‌آورند. اما در این میان، جمهوری اسلامی در ارتکاب جنایت زیست‌محیطی و انکار آن و تبدیل تخریب محیط‌زیست به تجارت و کاسبی سودآور برای نظامیان و امنیتی‌ها، تبدیل آن به ماشین غارت و حامی پروری، خبره است و نمونه‌ای بی‌سابقه است که شاید نظیر آن را بتوان در برخی کشورهای آفریقایی مشاهده کرد. همانطور که در سطح جهان، مردم «جهان سوم» بیشترین آسیب‌ها را از تخریب محیط‌زیست دیده‌اند، در ایران هم کسانی که بیشترین آسیب را می‌بینند همان مردمی هستند که پیشاپیش حکم حذف شدن، به فقر و آوارگی و له شدن را از رژیم جمهوری اسلامی دریافت کرده‌اند و مردم خوزستان به ویژه عربها از آن زمره‌اند. به آمار زیر که از مقاله‌ای به قلم ریموند لوتا<sup>(۱)</sup> استخراج شده است توجه کنید:

براساس پیش‌بینی سازمان بین‌المللی ملل متحد احتمالاً تا سال ۲۰۵۰ میلادی گرمایش زمین یک میلیارد نفر را پناهنده‌ی اقلیمی و آواره خواهد کرد که بیشتر از کشورهای فقیر جهان هستند. در فاصله سال ۱۹۶۱ تا ۲۰۰۰ میلادی کشورهای گروه‌های دارای درآمد پایین، متوسط و بالا به ترتیب مسئول ۱۳، ۴۵ و ۴۲ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای بودند. «آسیب‌های اقلیمی» حاصل از آن، به ترتیب ۲۹، ۴۵ و ۲۵ درصد برآورد شده است. در ۵۰ سال گذشته، ۶۹ درصد از مرگ و میر ناشی از رویدادهای اقلیمی مفرط - مانند خشکسالی، حریق‌های پر خسارت، سیلاب‌ها، رانش زمین، امواج هوای گرم و طوفان‌های بزرگ - در کشورهای فقیرتر رخ داده است. از سال ۲۰۰۰، این میزان مرگ و میر در کشورهای فقیر ۷ برابر بیشتر از کشورهای ثروتمندتر بوده است.

مطالعه‌ای که در سال ۲۰۱۹ توسط دانشمندان دانشگاه استنفورد انجام شد، برآورد کرد که اگر گرمایش زمین اتفاق نیفتاده بود، امروزه شکاف بین بازده اقتصادی ثروتمندترین و فقیرترین کشورها، ۲۵ درصد کمتر می‌بود؛ و از سال ۱۹۶۱ تا ۲۰۱۰، گرمایش جهانی در کشورهای فقیر موجب شده است که ثروت سرانه ۳۰-۱۷ درصد کاهش یابد.

در جهان امروز، حدود ۷۰ میلیون نفر از خانه‌های خود آواره شده‌اند: ۲۳ میلیون نفر، یعنی حدود یک سوم از آنها که تقریباً تماماً متعلق به کشورهای جهان سوم بودند، به علت رویدادهای آب و هوایی شدید، آواره شده‌اند و این رویدادها به علت گرمایش جهانی هرچه معمول‌تر و مخرب‌تر شده‌اند. تعداد مهاجران آمریکای مرکزی که تا حد زیادی به دلیل تغییرات اقلیمی مجبور به فرار از کشورهای خود شده‌اند، بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ پنج برابر شده است. خشکسالی‌های غیرعادی باعث گردیده است که بسیاری از انسان‌ها غذا برای خوردن نداشته باشند.

گزارش سازمان ملل متحد اشاره می‌کند که تجارت جهانی در ۵۰ سال گذشته ۱۰ برابر شده است. این امر محصول جهانی‌سازی امپریالیستی سودمحور و به وجود آوردن یک اقتصاد درهم تنیده‌ی جهانی با تولید کارخانه‌ای/مشقت‌خانه‌ای متکی بر کارگر ارزان و استخراج مواد خام است. کالاهای تولید شده در کشورهای ستمدیده جنوب جهانی با کشتی‌های بزرگ حمل کالا به سراسر دنیا ارسال می‌شوند، کشتی‌هایی که مقادیر عظیمی از سوخت نفتی را مصرف می‌کنند که عامل آلودگی و گرمایش جهانی است. همچنین تجارت جهانی موجب افزایش گونه‌های مهاجم (که بومی مناطق نیستند) می‌شود. این گونه‌های مهاجم از سال ۱۹۸۰ به میزان ۷۰ درصد افزایش پیدا کرده‌اند که موجب اختلال و آسیب‌های عظیمی به اکوسیستم‌ها شده‌اند.

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atash.blogspot.com

سیاره‌ای که با جهانی سازی سرمایه‌داری- امپریالیستی درهم تنیده و ادغام شده است، سیاره‌ای است که تشدیدکننده و تسریع‌کننده فاجعه‌ی زیست‌محیطی است... سیاره‌ای که آتش گرفته. زیرا نظام سرمایه‌داری- امپریالیستی در شکار بیرحمانه و پر هرج و مرج خود برای کسب سود و برتری رقابتی، نه تنها محیط‌زیست را غارت و ویران کرده است بلکه انگیزه ادامه این کار را نیز دارد و در حرکت بی وقفه‌ی بلوک‌های سرمایه که در رقابت با یکدیگر بر سر کسب سود بیشتر و بیشتر هستند، دی‌اکسید کربن بیشتر و بیشتری را در اتمسفر رها می‌سازد.

این وضعیت را مقایسه کنید به جامعه‌ای که می‌توانیم بنا کنیم و به رنج و فاجعه‌ی غیر ضروری که بر زندگی اکثریت مطلق مردم جهان تحمیل شده است، پایان بدهیم. به عنوان مثال در سند پیش‌نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین» در ماده‌ی چهارم به اصول توسعه‌ی اقتصاد در جمهوری سوسیالیستی ایران می‌پردازد و احیای کشاورزی را شالوده‌ی توسعه‌ی اقتصاد خودکفا و موزون عنوان می‌کند. در بند ۴ از «بخش چهارم» سیاست «تقسیم اراضی» را که برای احیای کشاورزی ضروری است به اختصار شرح داده و می‌نویسد: برای جبران خلع مالکیت‌های ناعادلانه‌ی کشاورزان در رژیم جمهوری اسلامی، برای جبران نابودی اقتصاد زراعی به ویژه در مناطق ملل تحت ستم [مانند خوزستان و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و غیره] و همچنین جهت ریشه کن کردن بقایای روابط فئودالی، از جمله در رابطه با زنان، حکومت جمهوری سوسیالیستی نوین، در چارچوب توسعه‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی اقتصاد سوسیالیستی، برنامه تقسیم اراضی را به روش ذیل پیش می‌برد:

الف. تا مدتی (که زمان‌بندی آن بر حسب اوضاع جهان متفاوت خواهد بود اما بیش از ۱۰ سال نخواهد بود) مالکیت خصوصی فردی بر زمین زراعی و بهره‌برداری فردی، تا سقف معینی که توسط برنامه‌ریزی مرکزی تعیین خواهد شد (مثلاً، به طور متوسط کمتر از دو هکتار و با ابزار و تاسیسات آبی و دیگر تاسیسات مرتبط با آن) برای کسانی که هنگام تاسیس جمهوری سوسیالیستی در حال زراعت هستند، به رسمیت شناخته خواهد شد.

ب. چنانچه، هنگام تأسیس این جمهوری، بهره‌برداری‌های بزرگ وابسته به دولت و طبقه‌ی حاکمه‌ی پیشین و بنیادها و نهادهای دینی و غیر دینی (به ویژه در مناطق ملل تحت ستم) بر اساس روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری و شیوه استثمار (نه بر اساس کار مزدی، بلکه بر اساس بهره و اجاره) اداره می‌شدند، اراضی این بهره‌برداری‌ها یا بخشی از آن اراضی میان کشاورزانی که روی آن کار می‌کنند، تقسیم می‌شود. در این صورت، مالکین کوچک جدید تشویق خواهند شد در یک تعاونی سازمان یافته و در چارچوب برنامه‌ریزی مرکزی دولتی، بهره‌برداری از اراضی را ادامه دهند. تولیدات آنها باید در تطابق با برنامه‌ریزی دولتی و در چارچوب کلی توسعه‌ی سوسیالیستی و نظام توزیع و مصرف تعیین شده باشد. جزییات موارد خاص در جریان پیش برد انقلاب تعیین خواهد شد. مقدار زمین تقسیم شده به هر فرد (و نه خانوار)، به نسبت کیفیت بهره‌وری و منطقه‌ی جغرافیایی تعیین خواهد شد. اگر بخشی از اراضی تقسیم شود، بخش‌های تقسیم نشده از این نوع اراضی، وارد مجموعه‌ی بهره‌برداری‌های کشاورزی که بر اساس مالکیت همگانی-دولتی توسعه می‌یابند تبدیل به قطب جاذبه‌ای بر کل کشاورزی خواهند شد.

ج. سیاست فوق در رابطه با زنان درگیر در بهره‌برداری‌های خانوادگی نیز اجرا می‌شود. به این ترتیب که در کلیه‌ی بهره‌برداری‌هایی که بر نیروی کار خانواده متکی است و زنانی که روی این زمین کار می‌کنند ولی صاحب زمین نیستند، از این بیگاری آزاد می‌شوند و مانند دهقانان زمین‌های بزرگ که در آنها از روابط استثمار ماقبل سرمایه‌داری استفاده می‌شد، می‌توانند طبق طرح تقسیم اراضی کشاورزی زمین دریافت کنند. در این صورت زنانی که با دریافت زمین تبدیل به زارعین مستقل کوچک شده‌اند، تشویق خواهند شد وارد تعاونی‌ها شوند و در چارچوب برنامه‌ریزی مرکزی دولتی، به بهره‌برداری از زمین‌های‌شان بپردازند. چنانچه این زنان نخواهند مالک شوند می‌توانند در یکی از قطب‌های کشاورزی که تحت مالکیت همگانی-دولتی است کار کنند و دستمزدی برابر با مردان دریافت کنند. زنان روستایی و زارع، تشویق خواهند شد در راستای مبارزه با قیود پدرسالاری و مردسالاری و عشییره و طایفه و دین، شوراهای خود را که موضوع آن به طور ویژه تضمین برابری و آزادی زنان است تشکیل دهند.

د. مالکین کوچک که هنگام تاسیس جمهوری سوسیالیستی، مالکیت‌شان به رسمیت شناخته شده و کسانی که در نتیجه‌ی تقسیم اراضی تبدیل به مالکین کوچک جدید شده‌اند (چه آنان که در بهره‌برداری‌هایی از نوع ذکر شده در بند ب و ج این بخش درگیر بودند و چه آن مالکین خرد جدید که طبق طرح «بازگشت» تشریح شده در بند ۳ از بخش ششم، صاحب زمین شده‌اند) حق فروش زمین، استفاده از آن به عنوان ابزار تولید برای استثمار دیگری را نخواهند داشت. تغییر کاربری اراضی کشاورزی ممنوع است مگر در مواردی که به نفع توسعه‌ی اقتصاد در چارچوب اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی شده‌ی مرکزی باشد، شورای زارعین منطقه یا تعاونی یا کمون مربوطه ضرورت آن را تایید کرده باشد و مجوز این تغییر کاربری داده شده باشد. •

# نکاتی پیرامون خیزش تیرماه



دیوارنویسی مردم مبارز کامیاران در حمایت از قیام مردم خوزستان

استمرار استثمار و ستم، بار دیگر خشم علیه آنها و مقاومت و مبارزه در مقابل آنها را برانگیخت. این خیزش نیز مانند تمامی خیزش‌ها تعیینی تک بعدی ندارد. بحران زیست‌محیطی، به ویژه در جنوب ایران، به غایت حاد شده، به گونه‌ای که حتی حیات روزمره‌ی مردم را به کلی فلج کرده است. با این وجود نمی‌توان این خیزش را به مساله آب فروکاست. تا کنون عمده‌ی تحلیل‌ها و همبستگی‌های حول این خیزش، بر بحران محیط‌زیست و بی‌آبی متمرکز بوده است. علی‌رغم تفاوت‌های اساسی در مواضع، دستگاه‌های ایدئولوژیک حاکم نیز به وضوح در پی آن هستند که این خیزش را به بحران آب تقلیل دهند.

اما یکی از مهمترین بازیگران این خیزش، عامل «ستم ملی» است و حتی به طور مشخص «بحران بی‌آبی» نیز به سیاست‌های کلان دولت (در این مورد در نسبت با ملل غیرفارس) گره خورده است. با توجه به خصلت‌های خیزش اخیر این موضوع اهمیت حیاتی می‌یابد: «مساله‌ی ملی» - چنان که در خیابان می‌بینیم - حامل پتانسیل مبارزاتی مترقی و تعرضی بسیاری است و می‌تواند موضوع قطب‌بندی و اتحاد مطلوب توده‌ها علیه جمهوری اسلامی باشد. اما در عین حال می‌تواند موضوعی باشد که دولت و دستگاه‌های ایدئولوژیکش بتوانند تحت لوای به اصطلاح «اتحاد ملی» و «یکپارچگی سرزمینی» توده‌ها (عمدتاً توده‌های ملت غالب فارس) را علیه حقوق ملی ملل تحت ستم بسیج کند. (با خرج اندکی دقت در متن - و به دور از سرسری خوانی - می‌توان «خطرات و فرصت‌ها»ی جنبش را در نوشته شناسایی کرد.) اما لکنت و سکوت درباره مساله ستم ملی و سوبه‌های متضاد آن و عدم اتحاد آگاهانه‌ی توده‌ها بر سر چنین تضادهایی می‌تواند گرایش عمومی به سمت اتحاد با نیروهای ارتجاعی و بدیل‌های «پراگماتیستی» را تقویت کند.

## آب، خاک و ستم ملی

مساله‌ی محیط‌زیست که در نتیجه‌ی کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به یک بحران جهانی تبدیل شده است، در ایران نیز (متاثر از سدسازی‌های بی‌رویه، خشکاندن تالاب‌ها برای استخراج نفت، انتقال آب به فلات خشک مرکزی، هدر دادن آن برای تولیدات صنعتی، عدم رسیدگی به کشاورزی‌های روستایی و غارت زمین‌های کشاورزی عرب‌ها) نمودهای حاد و خاص خود را داشته. این بحران اما - بسته به اشکال معیشت مردم در مناطق مختلف، میزان بارندگی و ترکیب جمعیتی - برای تمامی مناطق در کیفیت‌های متفاوتی بروز کرده است. مساله کم‌آبی و آب بی‌کیفیت در جنوب ایران به ویژه نوار جنوبی و خراسان تازگی ندارد، اما بحران کم‌آبی در نتیجه سیاست‌های جمهوری اسلامی - که خود بر مبنای توسعه‌ی معوج سرمایه‌دارانه در پیوند با ستم ملی است - رفته رفته به ابربحران بی‌آبی بدل شده است. در این

بین، روستاییانی که رزق روزانه‌شان به مدد دام‌هایشان می‌چرخید شاهد تلف شدن دسته‌های دام‌شان - در کنار طبیعت، مهمترین وسیله تولیدشان - هستند. این دیگر مساله‌ای نیست که با «جشن عاطفه‌ها» و فرستادن آب معدنی و یا حتی ارسال تانکرهای آب بتوان حل‌اش کرد. بحران آب، بود و باش روزانه توده‌های این خطه را هدف گرفته است.

استثمار، بحران اقتصادی و مساله معیشت - البته در کیفیت‌های متفاوت - زمینه‌ی مشترکی است که خوزستان، بلوچستان، تهران و... را به یکدیگر متصل می‌کند. امری که در دهه‌ی اخیر هر چه بیشتر حاد شده است. اما ستم‌دیدگان عرب به تجربه می‌دانند که آنچه بر طبیعتشان گذشته است، طبیعی نیست. آنها سال‌ها است که شاهد مستقیم استثمارشدنشان، کوچانده‌شدنشان، خشکاندن تالاب‌هایشان، سلب مالکیت شدنشان، سرکوب شدنشان و تحقیر شدنشان هستند. به همین دلیل است که شیخ ستم ملی بر فراز کانون‌های داغ خیزش آمد و شد می‌کند. درهم تنیدگی و ترکیب استثمار و ستم‌های گوناگون، موجب شد تحتانی‌ترین مناطقی که محل سکونت عرب‌های جنوب است، جرقه‌ی خیزش را بزنند. در ادامه مناطق دیگر خوزستان از جمله ایذه، که یکی از مراکز خیزش دی و آبان بود نیز به خروش آمد. الیگودرز نیز به شورش پیوست، شهری که با انتقال آب‌هایش از ابتدای دهه هشتاد، با چاه‌ها و زمین‌های کشاورزان خشک شد. در نسبت با همین موضوع بلند شدن موج همبستگی از سوی بخش‌هایی از مردم تبریز و جریان‌ات ناسیونالیست ترک، نویدبخش و در عین حال تأمل برانگیز است. می‌گوییم تأمل برانگیز به این دلیل که اولین کلان شهری که به حمایت از خوزستان برخاست، یکی از مناطقی است که از ستم ملی در رنج است. می‌گوییم تأمل برانگیز چون، حداقل تاکنون، نمی‌توانیم با ذهنی‌گرایی بگوییم که در کنار مجموع مسایل، عامل تعیین‌کننده‌ی پیوستن تبریز به اعتراضات «مساله‌ی ملی» بوده است. اما شعرهایی همچون «آذربایجان اویاخدی/ خوزستان دایاخدی» (آذربایجان بیدار است/ پشتیبان خوزستان است) و همچنین «آذربایجان ملتی چکمه مز بو ذلتی» (ملت آذربایجان چنین ذلتی را تحمل نمی‌کند) نشانه‌هایی‌اند که این فرض را تقویت می‌کنند. اما نتیجه‌گیری در این مورد هنوز زود است.

بگذارید مساله را روشن‌تر کنیم: جمهوری اسلامی چه در سطح روابط و مناسبات سیاسی اجتماعی و چه در سطح اقتصادی در پاسخگویی به ابتدایی‌ترین خواست‌های توده‌ها توانش محدود و محدودتر شده و متعاقباً هرچه بیشتر امکانات مادی تجمیع، تحکیم و گسترش پایه‌های اجتماعی‌اش را از دست داده است. در همین بستر و در مواجهه با تشدید تضادهایش، حلقه‌ی سرکوب را تنگتر کرده است. تمامی این مسایل، خاصه پس از سرکوب‌های ۹۶ و ۹۸، موجب شده که هدف گرفتن جمهوری اسلامی در اعتراضات مختلف با سرعت، بسامد و فراوانی بیشتر و بلندتری شنیده شود. زمینه‌های مادی اتحاد در مقابل جمهوری اسلامی تقویت شده، اما این نکته به این معنا نیست که بر سر تضادهای مختلف به صورت خود به خودی اتحادی محقق می‌شود.

می‌توانیم اینگونه بگوییم که شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» تهران الزاماً معادل و هم‌معنای «الشعب، یرید، اسقاط النظام» خوزستان نیست. برای رفع هر ابهامی لازم است توضیح بدهیم: تردیدی نیست که جمهوری اسلامی با بیش از چهل سال جنایت، سزاوار چیزی کم‌تر از سرنگونی و مرگ نیست. و باز هم تردیدی نیست که فراوانی و انعکاس گسترش یابنده‌ی این شعار پس از آبان ۹۸ نشان از تعرضی‌تر شدن اعتراضات است. اما نقطه‌ی تاکید ما در اینجا چیز دیگری است. بحران حاضر، همچنین شامل جنگ بر سر سلطه‌گفتمان‌های مختلف و متضاد سیاسی هم هست. از طیف‌های مختلف چپ گرفته تا مشروطه‌خواهان، مجاهدین، لیبرال‌ها و شاه‌الهی‌ها می‌توانند هم صدا با این شعار شوند. این شعار به خودی خود به معنای به رسمیت شناختن ستم ملی عرب‌ها و حقوق ملی آنها نیست. این در حالی است که ستم ملی بر ملل تحت ستم - در این مورد عرب‌های خوزستان - یک مساله واقعی است. مساله‌ای که نقش مهمی در گام‌های به پیش (فرصت‌ها) یا به عقب (خطرات) این خیزش بازی خواهد کرد. اتحاد واقعی بین توده‌ها زمانی محقق خواهد شد که بخش‌های مختلف آنها، ستم‌هایی که بر دیگر بخش‌ها روا داشته می‌شود را به رسمیت بشناسند و در مقابل آن با افق ایجاد جامعه‌ای که در آن نه تنها ستم ملی بلکه هیچ یک از ستم‌های اجتماعی دیگر مانند پدرسالاری و زن‌ستیزی و دیگر تضادهایی که حاصل کارکرد نظام سرمایه‌داری در ایران در پیوند و وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی هستند، مبارزه کنند. اما چنانچه واقعیت مساله ملی نفی شود و حقوق ملل تحت ستم به رسمیت شناخته نشود، امکانات رژیم برای سرکوب خیزش تحت لوای «جدایی طلبی» باز خواهد ماند و فضا میان قطب ناسیونالیسم شوونیستی حاکم و ناسیونالیسم‌های ملل تحت ستم، قطبی خواهد شد که قطب بندی نامساعدی برای ایجاد اتحاد واقعی برای آینده‌ای بنیاداً متفاوت خواهد بود.

نکته این است که بدون به رسمیت شناختن اصل ستم و حقوق ستم‌دیدگان، به تعبیری با منحل کردن مساله و تقلیل موضوع به بحران بی‌آبی در جنوب، نمی‌توان از اتحاد و همبستگی با آنها سخن گفت. مساله این است که گستره‌ی عینی و ذهنی خیزش خوزستان از مساله آب فراتر می‌رود، فروکاستن آن به آب، علی‌رغم اهمیت حیاتی‌اش، بیش از هر چیز دهن‌کجی به این خیزش است و نه همبستگی با آن. نگاه مشکوک به خیزش‌ها و تحرکات ملل تحت ستم همچنان شیوع دارد<sup>(۱)</sup> و از قضا همین جا است که بایستی علیه ستم سهمی که بر ملل تحت ستم آوار شده بی‌هیچ لکنتی سخن گفت.

### پتانسیل‌ها و کارکردهای دوگانه‌ی تضاد

تضادهای یک جامعه تنها شکاف‌هایی نیستند که صرفاً محمل خیزش‌های مردم علیه حاکمیت و دولت شوند؛ تضادها همچنین - به شکل متناقضی - می‌توانند سیمان‌های ساختمان دولت طبقاتی نیز باشند. تاریخ جمهوری اسلامی را به خاطر بیاوریم؛ به خاطر بیاوریم که این



دولت چگونه از تضاد جنسیتی و ستم بر زنان برای تحکیم پایه‌های اجتماعی خود و گسترش ایدئولوژی اسلامی در تمام تجلیاتش در روابط اجتماعی استفاده کرد. (یکی از شروط امکان بهره‌برداری جمهوری اسلامی از این تضاد، عدم توجه کافی و عمدتاً بی‌اعتنایی مطلق نیروهای حاضر به تضادهای موجود در روابط اجتماعی و جنسی و فرعی دانستن آنها بود) این موضوع در مورد سایر تضادهای اجتماعی نیز صادق است. ستم ملی هم از این مساله مستثنا نیست. بی‌توجهی، یا کم توجهی به مساله ملل تحت ستم، دست جمهوری اسلامی را (با اسم رمز تجزیه‌طلبی) در سرکوب این مناطق باز گذاشت. جمهوری اسلامی بارها بر همین مبنا توانسته از مبارزاتی که امکان و پتانسیل اتحاد توده‌ها علیه خودش را داشته، به سود خود بهره ببرد. به این معنا که بخشی از توده‌ها را در اتحاد با خودش و در مقابل بخشی دیگر بسیج کند. فارغ از تمایل و خواست ما این تضاد قطب‌بندی‌های خود را در سطح توده‌ها و روشنفکران به وجود آورده است. بی‌اعتنایی به آن مساله‌ای را حل نمی‌کند. رسانه‌های فارسی‌زبان داخلی از همان ابتدای خیزش، با همان ژانرهای رسانه‌ای معمولش از «اعتشاشات» و «تجزیه‌طلبی» و «وهابی‌گری» و ... سخن گفت. این کلیدواژه‌ها همچنان هم کمابیش در بخش‌های از مردم موثر می‌افتند. رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور هم تحت عنوان نخ نما «انعکاس نظرات متفاوت» اساساً تریبون را در اختیار مزدوران و مرتجعانی گذاشته که زمینه‌های ذهنی سرکوب توده‌ها را فراهم کنند. در چنین شرایطی تاکید بر تمامی جهات ستمی که بر خیزشگران آوار شده، ضروری است. فراموشی و نادیده گرفتن وجهی از وجوه متکثر ستم و سرکوب تحمیلی بر خیزش‌گران، امکانات نیروی سرکوب را در خفه کردن و در خون غلتاندن خیزش گسترش می‌دهد. اگر این خیزش موضوع اتحاد حقیقی و آگاهانه توده‌های تحت ستم نشود، در نهایت فرسوده خواهد شد. برنامه‌ای که به نظر می‌رسید استراتژی اصلی جمهوری اسلامی در این مورد است. اما پس از گذشت یک هفته از شروع خیزش، تداوم آن و گسترش آن به مناطق دیگر، اینترنت را قطع کرده و مشغول کشتار است.

سرکوب تضادمند است: از سویی می‌تواند محمل خشم، آگاهی و مبارزه جویی توده‌ها شود و از سوی دیگر سرکوب‌های مداوم می‌تواند روحیه‌ی شکست‌طلبی، استیصال را تقویت کند. اتحاد و قطب‌بندی مساعد توده‌ها حول تضادها، علی‌رغم سرکوب، چشم‌انداز و دورنمای انقلاب را تقویت می‌کند، در غیاب آن، دورنما رنگ می‌بازد؛ روحیه مبارزه‌جویی و آرمان‌گرایی تضعیف می‌شود و توسل به بدیل‌های «در دسترس» و «پراگماتیستی» تقویت خواهد شد. ساده است: وقتی توده‌ها خود احساس قدرت نکنند، برای سرنگونی قدرت به سایر قدرت‌ها پناه خواهند برد.

### جمهوری اسلامی محصول مکانیزم پیچیده‌ی یک قاعده و نه استثنایی بر قاعده

بحران‌های وضعیت، ناتوانی دولت جمهوری اسلامی در پاسخ‌گویی به اولیه‌ترین خواست‌ها، تبلیغ مشمئزکننده‌ترین و پوسیده‌ترین اشکال روابط اجتماعی از خلال بلندگوهای ایدئولوژیکش و سرکوب‌های عربانی که خاصه پس از زمستان ۹۶ تقویت شده، فضایی را به وجود آورده که بسیاری را به این گرایش سوق داده که گویا جمهوری اسلامی یک دولت ویژه است؛ به این معنا که نمی‌توان آن را بر مبنای منطق سرمایه‌داری جهانی تحلیل کرد. این نگرش، تمایل دارد که ریشه تمامی مشکلات و بحران‌های حاضر را در روینای سیاسی-ایدئولوژیک حاکم بر ایران بداند. بحران‌های در هم تافتگی وضعیت و سرکوب خشن جاری بار دیگر این گرایش را در بین اقشار مختلف مردم و روشنفکران تقویت کرده است. این گرایش فزاینده، عمدتاً محصول فشار واقعی شرایط عینی است. اما در مقابل فشارهای واقعی واقعیت موجود نباید به لحاظ تئوریک فلج شده و تفکر علمی و انتقادی را وا بنهیم. تنها با تکیه بر تحلیل علمی تضادهای موجود است که می‌توانیم ترک‌ها و شکاف‌های وضعیت را تحلیل کرده و برای تغییر بنیادی آن بکوشیم. جمهوری اسلامی مانند تمام دولت‌های حاضر خود ویژگی‌ها و مختصات خاص خود را دارد. البته پیوند بنیادگرایی شیعی و هارترین شکل سرمایه‌داری، وجود دولتی گروتسک را رقم زده است. اما شکل در نگاه اول غریب دولت، خود برآمده بر بستر تضادهای جهانی سرمایه‌بده و در همان بستر قابل فهم است.

شرایط پرفشاری را از سر می‌گذرانیم: شرایطی که از سویی چرخ حیات روزانه‌ی مردم دیگر به زحمت زیاد می‌چرخد و از سوی دیگر قداغرافی اقسام جریانات ارتجاعی‌گویی عرصه را برای تصویر افق‌های دورتر تنگ کرده است. چنین شرایطی گرایش خود به خودی‌ای را در جهت «تغییر» وضعیت تحت هر شرایطی و با توسل به هر قدرتی را دامن می‌زند. اما درست در چنین شرایطی است که نباید به بدیل‌های برخاسته از استیصال تکیه کرد. گرایشی که جمهوری اسلامی را یک دولت استثنایی و به نحوی منفک از شرایط و تضادهای جهانی - و نه برخاسته از آن - می‌داند، خواسته ناخواسته و لاجرم به سوی بدیل‌های «عملی» و راه‌حل‌های «پراگماتیستی-ناسیونالیستی» سوق خواهد یافت.

تنها با پا محکم کردن بر تحلیل علمی تضادها است که می‌توانیم توده‌ها را حول یک بدیل مترقی (کمونیسم) قطب‌بندی کنیم؛ از این بدیل که زمانی آتشی بود که هراس عمارت سرمایه در تمام منطقه و جهان بود، جز شرری باقی نمانده. اما همین شرر اگر به جرقه‌های موجود بپیوندد می‌تواند دیگر بار، حریق بیافشاند. ●

# افغانستان؛ آمریکا، طالبان و دولت



سرانجام ارتش اشغالگر امپریالیسم آمریکا پس از بیست سال، شکست خورده و ناکام، خاک افغانستان را ترک کرد. جو بایدن در مصاحبه‌اش با عصبانیت ادعا کرد که آمریکا نه از سر استیصال که از موضع قدرت، افغانستان را ترک می‌کند. اما کیست که نداند چه فاصله‌ای عظیمی است میان طرح «خاورمیانه‌ی بزرگ» آمریکا در آغاز هزاره‌ی سوم که توسط دولت جورج بوش (پسر) اعلام شد با وضعیت کنونی آمریکا در افغانستان و منطقه. پروژه‌ی امپریالیسم آمریکا در افغانستان شکست خورد زیرا موفق نشد دولت متمرکز و منسجمی که تکیه گاه طبقه‌ی بورژوا ملاکان کثیر المله‌ی افغانستان باشد و به عنوان متحد آمریکا هم عمل کند، را به وجود بیاورد. نورچشمی‌ها و دست‌نشانندگان‌شان از رهبران مجاهدین تا کرزی و از غنی تا عبدالله یکی پس از دیگری ناکام ماندند. هرچند جو بایدن در نطق اعلام خروج آمریکا از افغانستان با تاکید اعلام کرد که هدف آمریکا صرفاً درهم شکستن القاعده و رهبرانش بود و در این امر موفق شده است، اما به واقع طرح دولت-ملت‌سازی در افغانستان از سیاست‌های مهم آمریکا در راستای تثبیت مدلی از رژیم متمرکز به اصطلاح دموکراتیک، در عین حال اسلامی و متحد آمریکا در خاورمیانه بود.

ارتش آمریکا در شرایطی رفت که بیش از نیمی از کشور در دست نیروهای طالبان بود، «توافقات صلح» میان دو پوسیده‌ی امپریالیسم و اسلامگرایی و نمایندگان‌شان در دوحه و استانبول و نقاط دیگر صورت گرفته بود و آنتونی بلینکن به نمایندگی از کل هیئت حاکمه‌ی آمریکا چراغ سبز برای تشکیل «شورای فقهای اسلامی»<sup>(۱)</sup> را به رهبران طالبان داده بود. با خروج آخرین دسته‌ی سرباز آمریکایی از فرودگاه بگرام، شهرها و ولسوالی (شهرستان)‌های مرکزی و شمالی افغانستان یکی پس از دیگری سقوط کرده و پرچم لا اله الا الله طالبان بر بام آنها نصب شد.

## امپریالیسم

نزدیک به بیست سال پیش بود که ارتش ایالات متحده آمریکا با مدرن‌ترین تجهیزات و نیروهایش به خاک افغانستان لشکر کشید. قرار بود القاعده و طالبان تا آخرین نفر از بین بروند و دمکراسی آمریکایی و «مداخله‌ی بشر دوستانه» با چاشنی بمب و گلوله در افغانستان مستقر شود. جناحی از بورژوازی و هیئت حاکمه‌ی امپریالیسم آمریکا، در قامت رژیم بوش و نئومحافظه‌کاران طرفدارش، با دو هدف ابتدا به افغانستان و بعد به عراق لشکر کشیدند:

(۱) نابودی نیروهای اسلامگرایی در حال رویش و گسترش در سراسر خاورمیانه، شمال آفریقا و دیگر نقاط جهان. جورج بوش پسر در جنگ صلیبی‌اش علیه اسلامگرایان، خاورمیانه را به مرداب پشه‌خیزی تشبیه کرد که باید خشکانده می‌شد. امپریالیسم آمریکا که به مدت

یک دهه از ۱۹۷۸ تا ۸۸ به حمایت و تقویت و تسلیح گروه‌های مختلف اسلامگرا در افغانستان علیه ارتش اشغالگر امپریالیسم شوروی (۱۹۵۶-۱۹۹۱) پرداخته بود،<sup>(۲)</sup> از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ با معضل تهاجم اسلامگرایان به منافع و رژیم‌های وابسته به خودش در منطقه و حتی در قلب نیویورک مواجه شده بود.

۲) امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم خود را به عنوان قدرت امپریالیستی شماره‌ی یک جهان مطرح کرد و به هم‌آوردی با شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶)، چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) و بعدها شوروی سوسیال-امپریالیست (سوسیالیست در نام، امپریالیست در عمل) پرداخت. آنها نظم جهانی و روابط و مناسبات ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی را بنا نهادند که در مسیر خدمت به سلطه‌شان به عنوان قدرت شماره‌ی اول جهان سرمایه‌داری امپریالیستی بود. اما این موقعیت و جایگاه از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد با یک شیب نزولی مواجه شد. آمریکا با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ تلاش کرد از خلأ به وجود آمده در توازن قوای امپریالیستی جهانی استفاده کرده و موقعیت خود را در منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه تثبیت و تحکیم کند. در این راستا تلاش کرد رژیم‌های مخالف منافع استراتژیکش در منطقه، به ویژه رژیم‌های بعث عراق و سوریه و جمهوری اسلامی ایران را با تغییر و جنگ یا فشار، از پیش پا بردارد و یا به کمپ خود بکشانند. این طرحی بود که «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ» نام گرفت. اهمیت تثبیت موقعیت امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه چند جنبه‌ی دارد که یکی از آنها حفظ اتحاد استراتژیکش با ژاپن و اروپا در هم‌آوردی با امپریالیست‌های چین و روسیه است.

امپریالیسم آمریکا به مثابه‌ی یک قدرت جهانی با تضادها و ضرورت‌هایی مواجه بود و هست که پاسخ می‌طلبد و جناح‌های مختلف هیئت حاکمه‌ی آمریکا را به اتخاذ سیاست‌های مختلف در جواب به این ضرورت‌ها وادار می‌کند. از آنجا که آنها سیستم خودشان را نمی‌شناسند، همیشه ضرورت‌هایشان را درست تشخیص نمی‌دهند و حتی اگر درست تشخیص بدهند هم لزوماً جوابی که نتایج دلخواهشان را تولید کند را به آن نمی‌دهند. رفیق آواکیان در همین رابطه می‌گوید: «امپریالیست‌ها در تجاوز و اشغال خبره‌اند. اما بعد از آن در باتلاق گیر کرده و همه علیه‌شان شورش می‌کنند و قادر به تامین "نظم" و تحمیل تغییرات از بالا طبق منافع خودشان نیستند. تحمیل تغییرات "از بالا به پایین" اصلاً راحت نیست و اشغالگران امپریالیست فقط از این طریق می‌توانند تغییراتی را تحمیل کنند».<sup>(۱)</sup> مجموعه‌ی این عوامل باعث یک عقب‌نشینی از سوی دیگر جناح‌های هیئت حاکمه‌ی امپریالیسم آمریکا پس از رژیم بوش از افغانستان شد. روندی که در دولت اوباما آغاز شد، در دوران ترامپ ادامه پیدا کرد و در آغاز دولت بایدن به خروج کامل منتهی شد. آمریکا توان بازی همزمان و موثر در چندین جبهه‌ی خاورمیانه و در رقابت با دیگر قدرت‌های امپریالیستی، به ویژه روسیه و قدرت‌های منطقه‌ای متحد و مخالفش را ندارد. آنها ناچار از الویت‌بندی شده‌اند و افغانستان هم مانند سوریه در رأس اولویت‌های آمریکا در خاورمیانه قرار ندارد. آنها با توجه به ضرورت‌ها و فشارها و توان‌شان ترجیح می‌دهند روی مسأله‌ی ایران، عراق و حاشیه‌ی خلیج بیشتر تمرکز کنند. برخی گمان می‌کنند آمریکا خود را از جنگ سوریه و افغانستان بیرون کشید تا در جای دیگر و به روشی دیگری به مقابله با امپریالیسم تازه نفس چین بپردازد، اما مسأله این است که آمریکا برای رو به رو شدن با چین، باید با کمک اروپا و احتمالاً روسیه نظمی را در خاورمیانه علیه چین به وجود بیاورد.

خاورمیانه هنوز یک منطقه‌ی استراتژیک برای حفظ سلطه‌ی جهانی امپریالیسم آمریکا است و ترک افغانستان نافی این واقعیت نیست. آمریکا چشم‌انداز این را دارد که به نمایندگی از ناتو به ترکیه در افغانستان نقش بیشتری بدهد؛ کماکان بازی‌اش در افغانستان را به نحوی پیش ببرد که پازلی از اعمال فشار به ایران باشد؛ و در صورت امکان بتواند چین و روسیه را در باتلاق افغانستان زمین‌گیر و درگیر کند. سناریوها و ایده‌هایی که هیچکدام سهل الوصول، سر راست و تضمین شده نیستند.

## طالبان و دولت افغانستان

ساختن یک دولت متمرکز و نسبتاً کارآمد به نحوی که حامی و حافظ منافع کلان جناح‌های مختلف طبقات حاکمه باشد، یکی از معضلات پیش پای طبقات حاکم و امپریالیست‌های حامی آنها طی سده‌ی اخیر بوده است. نه پادشاهان وابسته به امپریالیسم انگلستان در افغانستان اواخر قرن ۱۹ و ۲۰ و نه بورژواکمپرادورهای وابسته به سوسیال‌امپریالیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا از سردار داوود و تره‌کی و کارمل و نجیب، تا رهبران مجاهدین و طالبان و کرزی و غنی موفق به تحقق چنین پدیده‌ای نشدند.

موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان در آغاز تا نیمه‌ی قرن بیستم و درجه‌ی اهمیت آن برای قدرت‌های امپریالیستی مثلاً در مقایسه با ایران به گونه‌ای بود که پروژه‌ی ساخت یک دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در آن با فشار و تأکید کمتری نسبت به ایران، ترکیه، مصر و حتی عراق پیش رفت و اساساً قادر به تشکیل چنین دولتی نشدند. سوسیال‌امپریالیسم شوروی پس از کودتای ۷ ثور و بعدها اشغال افغانستان کوشید چنین دولتی را با اتکا به قشری از بورژواکمپرادورهای وابسته به خودش در هیئت دو جناح خلق و پرچم «حزب دمکراتیک خلق افغانستان» پیش ببرد، اما با شکست حزب خلق و ورود مجاهدین به کابل این پروژه شکست خورد. احزاب جهادی اسلامگرا در دوران

حاکمیت چند ساله‌شان نتوانستند چنین دولتی را خلق کنند و اختلافات ملی، عقیدتی و حتی عشیره‌ای مانع از تشکیل چنین دولتی شد. طالبان سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ هم انگیزه و توان ایجاد چنین دولتی را نداشتند. امپریالیسم آمریکا از سال ۲۰۰۲ و پس از اشغال افغانستان تلاش کرد با اتکا به قشر جدیدی از بورژواها، بزرگ زمینداران و تکنوکرات‌های وابسته به خودش چنین دولتی را تشکیل بدهد. اما جو بایدن در سخنرانی به مناسبت خروج آخرین دسته‌ی سربازان امریکایی از افغانستان، اعتراف کرد که امپریالیسم آمریکا هم نتوانست «اتحاد» مورد نظر امپریالیست‌ها که چیزی جز اتحاد جناح‌های مختلف بورژوازی، از جمله بورژوازی ملل غیر پشتون است را ایجاد کند.

اینک بورژوازی افغانستان، به ویژه بورژوازی پشتون قصد آن کرده تا این پروژه‌ی شکست خورده‌ی صد ساله از زمان عبدالرحمن خان تا وابستگان به شوروی و آمریکا را خودش پیش ببرد و به انجام برساند. اما حتی در قامت دولت‌های وابسته به آمریکا و با میانجی‌گری ایالات متحده، نه تنها شاهد اختلاف و انشقاق بورژوازی غیر پشتون (مثلاً عبدالله عبدالله یا ژنرال دوستم) با دولت‌های کرزی و غنی بودیم، بلکه حتی در بین بورژوازی کمپرادور پشتون هم شاهد رقابت‌های قبیله‌ای و گروهی و تیره‌ای (مثلاً غلزایی و ابدالی) هستیم. طبعاً هر شکل از دولت متمرکزی در چارچوب نظام سرمایه‌داری و دولت دیکتاتوری بورژوایی اگر بتواند شکل بگیرد، به علت ساختارهای طبقاتی-ملی شکل گرفته در افغانستان طی صد سال اخیر، فقط می‌تواند با مرکزیت و هژمونی پشتون‌ها و تحت سلطه قرار گرفتن دیگر ملل افغانستان شکل بگیرد. در این میان بی‌تردید بورژوازی دیگر ملل؛ تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها و غیره نیز منافع و سهم خود از قدرت را می‌خواهند. بدون این که آنها نیز توان شکل دادن به یک دولت متمرکز را داشته باشند. اتحادی که در بیست سال گذشته در شکل دولت جمهوری اسلامی افغانستان دوام آورد، با پشتوانه‌ی دفاعی-نظامی و مالی امپریالیسم آمریکا بود. حتی طالبان هم با چنین ضرورتی مواجه هستند. آنها به عنوان جناح و بخشی از بورژوازی پشتون افغانستان، که تاکنون بیشتر گروهی رزمی بودند و کارایی و توانمندی در اداره‌ی امورات و بروکراسی نداشتند، نمی‌توانند یک جامعه را با همان روش‌ها و مناسبات یک سازمان و فرقه‌ی مذهبی-نظامی پیش ببرند. اینکه طالبان تحت فشار هستند تا خود را جریانی تعدیل شده و میانه رو نشان بدهند، فقط برای جلب مساعدت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نیست، بلکه در داخل افغانستان هم نیاز دارند یک دولت منسجم و متمرکز ایجاد کنند و یا دست کم بخشی از پروژه‌ی آن باشند. آنها مانع از استقرار چنین دولتی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا شدند و به نوعی خود را به این ایده و پروژه تحمیل کردند. از این رو است که گام‌های لرزان توافق جهت بنای یک دولت متمرکز میان بازیگران مختلف بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی افغانستان صورت گرفته است تا در قامت «پروژه‌ی صلح» متحقق شود. اما اینکه فرایند چنین وحدتی میان طالب و دولت و ارتش افغانستان و جناحین مختلف بورژوازی غیرپشتون چقدر پیش رفته و به سرانجام برسد، با تردیدهای بسیاری مواجه است. آن هم در زمانه‌ای که تمامیت نظام جهانی مبتنی بر سرمایه‌داری امپریالیستی در مناطق مختلف دنیا دچار چند پاره شدن و انشقاق و عدم تمرکز است.

این چند پارگی و واگرایی و فروپاشی، یکی از ویژگی‌های منحصر این دوران است. رفیق آواکیان در بیانیه‌های اخیرش این روند را به خوبی تشریح و تحلیل کرده است و آن را نتیجه‌ی عملکرد نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی و نیروهای محرکه‌ی این نظام و دینامیک‌های آن به ویژه تضاد آنارشی و سازمان یافتگی می‌داند.<sup>(۴)</sup> ما تبارزات سیاسی این وضعیت آشفته و فروپاشیده را در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی در سطح جهان و حتی در ساختار دولت‌های مختلف از هیئت حاکمه‌ی آمریکا و احزاب کلاسیک اروپا تا آفریقای جنوبی و ایران و ترکیه و غیره می‌بینیم. در چنین بستر و روندی، بسیار بعید است که جناحین بورژوازی و سران پشتون و غیر پشتون افغانستان و طالبان بتوانند به توافق و همگرایی در جهت ساختن دولت متمرکز نایل شوند. ●

## پانویس‌ها

۱. آیت الله آنتونی بلینکن و تشکیل شورای فقها در افغانستان. ستاره مهری. نشریه آتش شماره ۱۱۳. فروردین ۱۴۰۰

۲. کالی، جان (۱۳۸۴) *سیا و جهاد؛ جنگ‌های مقدس*. ترجمه مجتبی نجفی. تهران. نشر صمدیه

۳. آواکیان، باب (۱۳۹۵) *راهی دیگر*. ترجمه منیر امیری. نشر آتش. چاپ اینترنتی در cpimlm.org

۴. آواکیان، باب (۱۴۰۰) *مجموعه مقالات سال ۲۰۲۰*. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). نشر اینترنتی در cpimlm.org

# برای رسیدن به صلح، باید انقلاب کرد!

ناصر چکاوک

پیش از آن که راجع به صلح چیزی بگویم، باید یاد آور شوم که از روزی که سنگ تهداب سرزمین افغانستان گذاشته شده است، این سرزمین یا مستعمره، نیمه مستعمره بوده و یا مستقیم تحت اشغال کشورهای امپریالیستی انگلیس، روسیه یا آمریکا قرار داشته است. بسیار دور نمی‌روم و به چگونگی بنیادگذاران افغانستان توسط امپریالیسم انگلیس نمی‌پردازم. از سده بیست می‌آغازم، از زمانی که ساختار جهان پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) تغییرات کلی کرد. یعنی «بزرگ‌ترین دودمان‌های پادشاهی آلمانی، رومی، روسی، عثمانی و ... در این جنگ فروریختند. در بسیاری از کشورهای جهان جنبش‌های آزادی‌خواهی بنیاد گذارده شدند ... برخی از کشورها برای آزادی، برابری و دادگری در تکاپو بودند. پاره‌ای از کشورها به سوی بورژوازی ره گشودند و برای ساختن نغان (ملت) گام‌های ارزنده گذاشتند ... ولی کشورهای هم بودند، که دودمان را به جای نغان (ملت) گرفتند و در گمراهی سرگردان شدند و اکنون هم سرگیچه از یک دیوار به دیوار دیگر می‌خورند»<sup>(۱)</sup> افغانستان که یکی از آن کشورها بود، هم قادر به ساختن ملت یک پارچه نشد و هم نتوانست وحدت ملی ایجاد کند. البته که امپریالیسم انگلیس بسیار کوشید، که از افغانستان یک کشور همدست یک ملیتی بسازد، ولی ناکام ماند. از بهر این راهبرد، راه انداختن جنگ‌های کیشی و تباری را پیشه کرد.

سه دهه پیش از جنگ جهانی اول، زمانی که انگلیس‌ها در افغانستان درگیر جنگ شدید بودند، به امیر عبدالرحمان خان گفتند که مردم آهنین افغانستان به امیر آهنین نیاز دارند و امیر آهنین باید آگاه باشد که «اتحاد بین اقوام افغانستان بر ضد منافع امیر است»<sup>(۲)</sup> به این معنی که اتحاد و وحدت مردم، ضد منافع امپریالیسم انگلیس است. امیر عبدالرحمان هم به آن عمل کرد. او نمی‌توانست عمل نکند، زیرا انگلیس‌ها او را به سلطنت برگماشته بودند. امیر ناگزیر بود و باید منافع انگلیس را مد نظر می‌گرفت و از آنجا که سلطنت و امارت ارثی بودند و بدون تغییر و دست خوردن از پدر به پسر می‌رسید، پسر و نواسه امیر عبدالرحمان هم پند پدران انگلیس را گوشواره کردند و به آن چنان عمل کردند، که منافع امپریالیسم انگلیس آسیب نبیند.

از آن زمان تاکنون این مساله حل نشده و تضاد ستم ملی چنان حاد شده است که همه تبارها در جنگ گرم قومی و منطقه‌ای درگیراند. بخشی از این جنگ‌ها در افغانستان هم مربوط به تضاد کشورهای امپریالیستی برای تقسیم منطقه و جهان است. این جنگ ارتجاعی تباری و امپریالیستی که توسط دولت ارتجاعی اسلامی و پوشالی تحت سلطه امپریالیسم کانالیزه می‌شود، در سرتاسر افغانستان جریان دارد و هر روز جان بسیاری انسان دگراندیش، دگرکیش و به ویژه دگرتبار که بیشترشان مردمان بومی این سرزمین‌اند را می‌گیرد. هر چند سال که جنایت به اوج می‌رسد و دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی به پر تگاه نزدیک می‌شوند، دولت‌های پوشالی ارتجاعی با کمک امپریالیست‌ها، جناح‌های درگیر جنگ را به نام‌های «وحدت ملی» یا «صلح ملی» با هم آشتی می‌دهند، تا امپریالیست‌ها دمی تازه کنند، خود را بازسازی کنند و جان دوباره بگیرند.

چنان که در آغاز گفتم، سرزمین افغانستان همواره مستقیم یا غیر مستقیم تحت اشغال کشورهای امپریالیستی انگلیس، روسیه یا آمریکا قرار داشته است. به این خاطر مردم افغانستان همه انواع دولت‌های تحت سلطه امپریالیسم و ارتجاع بنیادگرایی اسلامی را تجربه کرده‌اند. امپریالیسم در میدان بازی‌اش، همه انواع بازی‌های امپریالیستی - ارتجاعی‌اش را به بازی گذاشته است. مردم امارت عبدالرحمانی و سلطنت ظاهرشاهی را دیدند و تجربه کردند، جمهوری داود خان را تجربه کردند، جمهوری دست‌نشانده سوسیال‌امپریالیستی شوروی، خلق و پرچم را دیدند، انواع دولت‌های اسلامی از میانه‌رو تا بنیادگرا را تجربه کردند و در نهایت بازی پر زرق و برق دموکراسی بورژوازی را هم دیدند و هنوز هم تجربه می‌کنند. برای مردم افغانستان ثابت شده است، که هیچ نوع حکومت تحت سلطه امپریالیسم یا ارتجاع اسلامی نمی‌تواند پاسخگوی این معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افغانستان باشد و جنایت و ستمگری را متوقف کند.

همه انواع دولت‌های که نام برده شد، زاده‌ی سیستم سرمایه‌داری بوده و همگی هم خود را بلا استثنا دموکراتیک می‌دانستند و می‌دانند. اگر درست به پدیده دموکراسی بورژوازی بنگریم، درمی‌یابیم که جنایاتی که امروز در جهان رخ می‌دهند، زاده‌ی همین سیستم سرمایه‌داری‌اند و فاشیسم هم از درون همین دموکراسی بورژوایی سر برافراخته و سر بر می‌افرازد. خشونت و قهر و غضب دموکراسی بورژوازی «نه به خاطر بد طینتی تئوریسین‌ها و پراتیسین‌های دموکراسی، بلکه ناشی از درک درست و واقع بینانه‌ی آنان از جامعه‌ی طبقاتی است».<sup>(۳)</sup> همین دموکراسی که امپریالیسم آمریکا و جامعه جهانی به عراق و سوریه و افغانستان آوردند و هزاران هزار آدمیزاد را به جوخه آتش کشیدند و مادر بمب‌ها را بر سر مردمان فروریختند و محیط زیست را ویران کردند، پیش از این، در کشورهای آمریکای لاتین، افریقا و ویتنام به ارمغان آورده بودند. «ایالات متحده چندین میلیون ویتنامی را کشت و بیشتر خاک آن کشور را با سلاح‌های شیمیایی مسموم کرد. امپریالیسم ایالات متحده مرتکب جرایم جنگی بی‌شماری شده و جنایت علیه بشریت را در همه نقاط دنیا ادامه داده است. برای مثال آنچه امروز در کشور یمن در خاورمیانه می‌گذرد، جای که به خاطر بمباران و دیگر اقدامات عربستان سعودی و امارات متحده عربی که مورد پشتیبانی، تجهیز و کمک رسانی ایالات متحده هستند، یک میلیون انسان شامل تعداد زیادی کودک در حال زجر کشیدن هستند و بسیاری دارند از بیماری هولناک وبا می‌میرند و هشت میلیون مردم، یک چهارم کل جمعیت یمن، دچار گرسنگی هستند. جنگ‌های دیگری است که بین ستمگران مختلف رخ می‌دهند. مانند جنگ‌های نیابتی میان نیروهای امپریالیست که غیرمستقیم با یکدیگر می‌جنگند. مثل جنگی که در چند سال گذشته سوریه را نابود کرده است».<sup>(۴)</sup>

تضادهای که باعث این همه چالش‌ها و معضلات در سرزمین افغانستان شده‌اند، روزه‌روز حادث می‌شوند و در حال به وجود آوردن زمین‌لرزه سیاسی می‌باشند، امپریالیسم آمریکا مردم را سرگرم پدیده‌های میان تهی و دروغ «هم‌پذیری» و «صلح ملی» کرده است. «صلحی در کار نخواهد بود. برای رسیدن به صلح، باید انقلاب کرد. آنچه در افغانستان جریان دارد جنگ طبقاتی پیچیده‌ای است که اشغال نظامی بخشی از آن است. در این جا جدال دو نیروی اجتماعی منسوخ و پوسیده‌ی امپریالیسم و اسلام‌گرایی، صحنه سیاسی را اشغال کرده است».<sup>(۵)</sup> دو پوسیده که دو روی یک سکه‌اند و بیش از چهل سال است که در افغانستان ستم می‌کنند. بنیادگرایان اسلامی «رحمان و رحیم» گفته به دار می‌آویزند و سنگسار می‌کنند، امپریالیسم آمریکا هم با دموکراسی بورژوازی‌اش «برای افغانستان یا هر کشور دیگر در «جهان سوم» که مشمول مراحم تجاوز نظامی آمریکا بوده است، همیشه همین محتوا را داشته و در افغانستان این دموکراسی، شامل سنگسار و به آتش کشیدن زنان و به دلخواه بمباران اهالی روستاهای «مظنون» به طرفداری از طالبان، بوده است. این واقعیت را فقط کسانی می‌توانند نبینند و چشم بر آن فرو ببندند که بخشی از طبقه حاکمه افغانستان و ریزه خواران شان باشند» (همانجا).

جهت‌گیری جنبش کمونیسم نوین افغانستان (جکنا) در برابر دو پوسیده و مبلغین دولت دست‌نشانده امپریالیستی و رهروان بنیادگرایی اسلامی روشن است و همواره گفته است، که سمت‌گیری با هر یک از این دو پوسیده، «با امید به صلح و آرامش، قطعاً به تقویت هر دو طرف منجر خواهد شد» (همانجا)، زنان و جوانان که آینده‌سازان این کشوراند، ولی ناآگاهانه فریاد می‌زنند، که چرا ما دور میز به اصطلاح «صلح با طالبان» نشسته نیستیم و یا شانس نشست با آنها نداریم، خودفریبی است!

نه تنها مردم افغانستان، که مردمان کشورهای بسیاری مانند سوریه، عراق، لیبی و ... در دو سه دهه گذشته لذت دموکراسی کم‌مایه یا ناغلیظ آمریکایی را چشیده و دیده‌اند. روزنامه‌ها و فضای مجازی اینترنت پر است از تصویرهای هزاران زن و مرد و پیر و جوان و کودک راهپیمای صلح‌جو که توسط خودکفانان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی تکه پاره شدند، تصویرهای عراقی‌های که آمریکایی‌های امپریالیست روی‌شان شاشیدند. این تصویرها در هر گوشه و کنار رسانه‌ها نمایان‌اند، «فرخنده»‌های که به آتش کشیده شدند و «فرخنده»‌های بسیاری که در محضر عام سنگسار شدند و هنوز هم می‌شوند! ببینید! دموکراسی آمریکایی یعنی این: به نام آزادی زن به افغانستان لشکر می‌کشد، ولی ژنرال میلرهایش صحنه‌ای چند ساعته‌ای سنگسار و به آتش کشیدن «فرخنده» را با دوربین‌های مدار بسته تماشا می‌کنند! دموکراسی آمریکایی یعنی این، که به مردم اجازه می‌دهند که به خیابان‌ها بروند و راهپیمایی کنند، ولی اگر راهپیمایی بویی ضدامپریالیستی داد، همان ژنرال میلرهای هالیوودی و خودکفان‌های دولت بنیادگرایی ارتجاعی گردانندگان صحنه می‌شوند!

اکنون که روحیه نه به طالبان و نه به دولت ارتجاعی پوشالی به فراز خود رسیده است و مردم در برابر این دو در حال سنگ‌گرفتن‌اند، نمایندگان این دو پوسیده طبل پاره‌ای صلح را به صدا درآورده‌اند و همواره سخن از صلح با طالبان و تشکیل شورای اسلامی می‌زنند! شورای که بیش از چهار دهه است سنگسار می‌کند، خون می‌ریزد و ویران می‌کند، با وجود این همه بدبختی، برخی می‌پرسند، که «آیا این شورا، اسلام طالبانی را وارد سیستم قانون‌گذاری افغانستان خواهد کرد و خشونت علیه زنان قانونمند و سیستماتیک خواهد شد؟».<sup>(۶)</sup> نویسندگان و تئوریسین‌های «شورایی» که بیشترشان چپگرا هستند، شوربخانه در بیرون و درون افغانستان به سود امپریالیسم و ارتجاع

بنیادگرایی اسلامی اذهان‌سازی و تبلیغ می‌کنند. نویسندگان برای طالبان تبلیغ می‌کنند و نویسندگان خرد بورژوازی امپریالیست برای دولت تحت سلطه امپریالیسم. آنها در ظاهر دشمن یکدیگرند، ولی در اصل هر دو پوسیده به سود یکدیگر تلاش می‌کنند. یک روز آخوند طالب صفتی فریاد برمی‌آورد، «که اسلام در خطر است، مرگ بر دموکراسی!» همزمان نویسندگان و تئوریسین‌های امپریالیستی برای دفاع از دولت پوشالی و ارتجاعی فریاد می‌زنند که «نهادهای مدنی و دموکراتیک باید حول محور دفاع از جمهوریت متحد شوند... این نهادها... نیروهای بالقوه‌ی دفاع از ارزش‌های دموکراتیک‌اند. آنها باید بدانند که وجودشان در آینده، با حکومت طالبانی در معرض خطر است. آنها در این مقطع باید بسیج شوند و همراه با دولت از منافع دموکراتیک دفاع نمایند».<sup>(۷)</sup>

اسپنتا مشاور کززی در سخنرانی تازه‌اش در هرات در مورد «صلح و کنفرانس استانبول» گفت، که در این مورد چیزی نمی‌داند، «اما جدی نگران» هست!<sup>(۸)</sup> نمی‌دانم اسپنتا چه «نگرانی» دارد. از کسانی که در کنفرانس استانبول شرکت می‌کنند، ۵۰ درصد مزدوران دولت امپریالیستی پوشالی است، ۵۰ درصد آنها طالبان یا «برادران ناراضی» حامد کززی، رئیس‌جمهور سابق‌اند. رئیس‌جمهوری که بدون اسپنتا، مشاور امنیت ملی‌اش، هیچ کاری انجام نمی‌داد. نگرانی از بهر چه؟ بنیادگرایی سر و ته یک کرباس است و امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی هم دو روی یک سکه. نگرانی از بهر چه، طالبانی که در استانبول با دولت ارتجاعی در کنار میز صلح می‌نشینند، در زمان حامد کززی و مشاوریت اسپنتا «کمک مالی و اسلحه»<sup>(۹)</sup> دریافت می‌کردند. این چه بازی است، که از یک سو اسپنتا به طالبان کمک مالی می‌کند، دست بنیادگرایی را می‌بوسید، از سوی دیگر نگران هست؟ نگران از چه، اگر طالب نیاید و دولت دست‌نشانده و پوشالی ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی که اسپنتا مشاور امنیت ملی‌اش بود، دوباره احیا شود، آیا تغییری در زندگی مردم می‌آید؟ آیا ستم بر زن از بین می‌رود، یا تنها تغییر در پوشش رونما می‌شود، یعنی اگر طالبان بیایند، زنان خانه‌نشین می‌شوند و چادری یا حجاب اجباری می‌شود، ولی اگر کززی و اسپنتا بیایند، زنان اجازه دارند بیرون بروند، حجاب هم اجباری نیست. یعنی یک روی سکه آزادی حجاب می‌دهد، روی دیگر سکه حجاب را اجباری می‌کند. آیا همین کافی است؟ مساله‌ی ستم بر زن، زن ستیزی، خشونت در برابر زن، سنگسار کردن زن، قوانین شرعی، نکاح با کودکان، بی‌حقوقی زنان و کشتن مردان بودن چه می‌شود، آقای اسپنتای نگران؟

اسپنتا در ادامه سخنرانی‌اش می‌افزاید: «پراکندگی در حوزه جمهوریت به سود کشور نیست و جریان‌های سیاسی حوزه جمهوریت نباید روند صلح را تخریب کنند».<sup>(۱۰)</sup> این یعنی هم به میخ زدن و هم به نعل کوبیدن! باید با «حول محور دفاع از جمهوریت متحد» شد و صلح با طالبان را هم جدی گرفت. یعنی که باید منافع امپریالیسم آمریکا و بنیادگرایی اسلامی تضمین شوند و برنامه‌های سرمایه‌داری امپریالیستی به کمک اسپنتاها پیاده شوند.

از آنجا که دلیل اصلی و اساسی این معضلات در سرشت سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی نهفته است، ما دو گزینه بیش نداریم، یا باید با این وضع بسازیم، یا این وضع را دگرگون سازیم و انقلاب کنیم. زیرا اساس همه این بدبختی‌ها در خود سیستم امپریالیستی نهفته‌اند. «اینها بخشی از سوخت و ساز این سیستم هستند و در نتیجه کنار گذاشتن این جنایت‌ها با اصلاح سیستم ممکن نیست و به جایش سیستم باید سرنگون شود».<sup>(۱۱)</sup>

## پانویس‌ها

۱. ناصر چکاوک: افغانستان و جهان، گهنامه بیرنگ شماره ۲۰، خزان ۱۳۹۹
۲. غلام محمد غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، برگه ۴۷۴
۳. امیر حسن پور: دموکراسی و خشونت، مجله آرش، شماره ۱۰۵-۱۰۶، اسفند ۱۳۸۹
۴. باب آواکیان: چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟، تابستان ۲۰۱۸، ترجمه و نشر حزب کمونیست ایران (م ل م). صفحه ۱۷/۱۶
۵. ستاره مهری: آیت الله آنتونی بلینکن و تشکیل شورای فقه‌ها در افغانستان!، نشریه آتش، شماره ۱۱۳، ۱۴۰۰
۶. عطیه مهربان: جایگاه زنان در طرح تازه صلح آمریکا برای افغانستان در کجاست؟ اسفند ۱۳۹۹
۷. هفته نامه ننی افغانستان، مصاحبه ضیا صدر با نادر نورزائی، AfghanistanToday.net
۸. سخنرانی اسپنتا در هرات، روزنامه هشت صبح، روز دوشنبه ۲۱/۱۲/۰۴
۹. بنیاد صلح، ۲۰۲۰/۱۲/۲۸
۱۰. اسپنتا، همان
۱۱. باب آواکیان: چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟

# این حزب، نه حزب مائو و انقلاب... بلکه یک حزب ضدانقلابی و سرمایه دار – امپریالیستی است

بزرگداشت صدمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست چین توسط دولت چین

ریموند لوتا. ۵ ژوئن ۲۰۲۱

به مناسبت صدمین سالگرد حزب کمونیست چین مراسم جشن رسمی‌ای در سراسر چین برگزار شد. شی جین پینگ و سایر رهبران حزب کمونیست حاکم طوری وانمود می‌کنند که گویی زنجیر ناگسسته‌ای بین کنگره‌ی موسس حزب کمونیست چین در ژوئیه‌ی ۱۹۲۱ تا حزب کمونیست چین فعلی برقرار است. روایت آنها از حزب کمونیست چین این است که رسالتش تبدیل چین به یک قدرت جهانی است که در مقابل اراده و تهدید خارجی کمر خم نمی‌کند.

امپریالیست‌های آمریکا و دیگر امپریالیست‌های غربی نسخه‌ی خاص خودشان از روایت «زنجیر ناگسسته» را تبلیغ می‌کنند. روایت آنها، داستان حزب تاریخی «اقتدارگرایی» است که از بدو تاسیس، در پی کنترل زندگی‌ها و تسلط بر دنیا بوده است. هر دو روایت فوق عمیقا دروغ و غلط هستند و به اهداف ارتجاعی خدمت می‌کنند.

## روشن شدن در مورد برخی از واقعیت‌هایی پایه‌ای انقلاب چین و ضد انقلاب

حقیقت این است: تاریخ صد ساله‌ی حزب کمونیست چین، از زمان تاسیس تا کنون، نه تنها زنجیری ناگسسته نبوده است بلکه برعکس با مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب رقم خورده است.

حزب کمونیست حاکم بر چین، همان حزب کمونیستی نیست که مائو از اوایل دهه ۱۹۳۰ تا مرگش در ۱۹۷۶ آن را رهبری کرد. حزب کنونی چین، حزبی نیست که تحت رهبری مائو از انقلاب، سوسیالیسم و جهان کمونیستی بدون استثمار و ستم حمایت کرد و مردم چین را برای انجام انقلاب رهبری کرد. انقلاب سوسیالیستی‌ای که توسط مائو رهبری شد، در سال ۱۹۷۶ یعنی اندکی پس از مرگ مائو و دستگیری نزدیک‌ترین پیروان برجسته‌ی او سرنگون شد.

حقیقت این است: چین امروز جامعه‌ای سراسر سرمایه‌دارانه است - یک قدرت امپریالیستی نوظهور. حاکمان چین، برای تحکیم ادعای مشروعیت خود، نام «حزب کمونیست» و برخی ظواهر و پیرایه‌های انقلاب را حفظ کرده‌اند. اما کشوری که زمانی از استحقاقات انقلاب بود اکنون مردم خودش را بی‌رحمانه استثمار می‌کند و برای برتری جهانی با آمریکا رقابت می‌کند.

## برخی پس منظرهای تاریخی اساسی

در ۱۹۴۹، انقلاب چین پیروز شد. این انقلاب، نقطه‌ی اوج بیش از ۲۰ سال مبارزه‌ی مسلحانه بود که از مراحل مختلفی گذر کرد: علیه نیروهای سرکوبگر جنگ‌طلب، علیه امپریالیسم ژاپن که به چین هجوم برد و بخش‌های زیادی از چین را اشغال کرد... علیه مرتجعین مورد حمایت آمریکا. انقلاب تحت رهبری مائو ده‌ها و هزاران و میلیون‌ها دهقان، کارگر و بخش‌های وسیع‌تری از جامعه را در مبارزه‌ای قهرمانانه و به منظور پایان دادن به وحشیگری‌های سلطه‌ی امپریالیستی و حکومت زمین‌داران بسیج کرد. اما همانطور که مائو تاکید کرد، تصرف قدرت در ۱۹۴۹، نه نقطه‌ی پایان بلکه آغاز یک روند پیچیده‌ی مبارزه برای تحول جامعه و تفکر بود.

مائو مردم را در جاده‌ی سوسیالیسم رهبری می‌کرد. صدها میلیون از هدف حدادی جامعه‌ای عاری از استثمار و ستم حمایت کردند. اما طبقه‌ی سرمایه‌دار جدیدی در درون ساختارهای حزب کمونیست چین و دولت جدید سوسیالیستی ظهور کرد - آنها برای بردن چین به مسیر سرمایه‌داری سازماندهی کردند. مائو تحلیل بی‌سابقه‌ای درباره‌ی خطر احیای سرمایه‌داری در دوران سوسیالیسم و چگونگی مبارزه با آن ارائه داد.

مائو در سال ۱۹۶۶، بر اساس این تحلیل، انقلاب فرهنگی را راه‌اندازی کرد. او برای سرنگونی نیروی‌های بورژوازی جدید و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری (و پیشبرد انقلاب به سوی جهان کمونیستی) توده‌های مردم را به خیزش فراخواند. مبارزه‌ی شگفت‌انگیز و تحولات فوق‌العاده‌ای که در حواصل ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ صورت گرفت مسیر و منبع الهام بشر تحت ستم و تمام کسانی بود که در پی رهایی کامل و جهانی نوین بودند. اما در اکتبر ۱۹۷۶، رهروان سرمایه‌داری با انجام کودتایی خشن، یک ماه پس از مرگ مائو، پیروز شدند.

## انقلاب و ضد انقلاب... تحلیل تاریخی باب آواکیان

در سال ۱۹۷۷، باب آواکیان تحلیل تاریخی‌ای از آخرین نبرد بزرگ مائو ارائه داد: مبارزه در سطوح بالای حزب کمونیست چین، بین نیروهای



انقلابی از یک سو و نیروهای سرمایه‌داری جدید که در لباس مبدل سوسیالیست‌های «عملگرا» رخ می‌نمودند. او عوامل حیاتی و مهمی که مبنای کودتای نظامی اکتبر ۱۹۷۶ بود را شناسایی و بررسی کرد. او عواقب شکست سوسیالیسم چین را برای همه‌ی آنهایی که در سراسر جهان مشتاق آزادی بودند را طرح کرد.

در برهه‌ای از گمراهی و روحیه‌باختگی نیروهای کمونیستی در سطح جهانی، باب آواکیان، در مواجهه با این شکست وحشتناک و با آموختن از آن، مسئولیت رهبری جنبش کمونیستی به سمت جلو را برعهده گرفت. باب آواکیان چارچوب نظری برای فهم عمیق مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب درون حزب کمونیست (چه در قدرت و چه فاقد قدرت) را بیشتر توسعه داده است. یعنی این مساله که یک حزب کمونیست، همانطور که باب آواکیان گفته است، «پیش‌تاز آینده خواهد بود یا بازمانده‌ی گذشته»؟

### دامن زدن به شوونیسم - ناسیونالیسم... تشدید رقابت میان قدرت‌های بزرگ

ضدانقلاب ۱۹۷۶، حزب کمونیست چین را به ابزار سرکوبی بدل کرد که به منافع طبقه‌ی حاکمه‌ی سرمایه‌دار و استثمارگر جدید خدمت می‌کند. در فاصله‌ی سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰، رهبری حزب کمونیست چین هسته‌ی سخت قشری بود که به یک طبقه‌ی حاکمه‌ی امپریالیستی تکامل یافته بود. اقتصاد چین حول سود سازماندهی شده است و شرکت‌های سرمایه‌داری دولتی، کارگاه‌های عرق‌ریزان، تجمعات عظیم سرمایه خصوصی و مقدار عظیمی از سرمایه‌ی تولیدی که به خارج از کشور صادر می‌شود در فرماندهی هستند.

حاکمان سرمایه‌دار - امپریالیست چین از صدمین سالگرد تاسیس این حزب برای دامن زدن به ناسیونالیسم و شوونیسم استفاده کردند. آنها قدرت نظامی فزاینده‌شان را به معرض نمایش گذاردند و توجه آمریکا و سایر امپریالیست‌ها را به این مساله جلب کردند که چین به عنوان یک قدرت بزرگ منافع «مشروع» اقتصادی و استراتژیک در آسیای مرکزی، آفریقا و آمریکای لاتین دارد که آن را تعقیب خواهد کرد و هیچ مداخله‌ای را در این امر تحمل نخواهد کرد.

امپریالیست‌های آمریکا نیز به نوبه‌ی خود از صدمین سالگرد حزب کمونیست چین برای دامن زدن به شوونیسم ضدچینی استفاده کردند و همچنین از این فرصت برای ابراز «حق» و «مسئولیت»‌شان در ممانعت از اینکه که چین نظم بین‌المللی جهانی را سرنگون کند، استفاده کردند. این نظمی است که پس از جنگ جهانی دوم توسط آمریکا مستقر شد و و شالوده‌اش را شبکه‌ی عظیم جهانی‌شده‌ی استثمار و اعمال زور نظامی عریان تشکیل می‌دهد. علی‌رغم اختلافات شدیدی که در طبقه‌ی حاکمه‌ی امپریالیست آمریکا وجود دارد و علی‌رغم تشدید این اختلافات میان آنها وحدت نظر اساسی وجود دارد که چین رقیب و «تهدید» اصلی برای برتری جهانی آمریکا است.

هر دو سو، در حال شعله‌ور کردن تنش‌ها هستند و خطر حرکت به سوی جنگ بین این دو قدرت که به یک اندازه سرکوب‌گر و استثمارگرند، در حال افزایش است. فهم دینامیک‌های رقابت و ستیز بین آمریکا و چین شدیداً مهم است - و ما در سایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا [revcom.us](http://revcom.us) با عمق هر چه بیشتری به این مساله خواهیم پرداخت.

### کسب چشم انداز... پیرو باب آواکیان شدن به منظور انجام انقلابی که حقیقتاً رهایی‌بخش است

انقلاب چین در سال‌های ۱۹۴۹-۷۶، به ویژه انقلاب فرهنگی ۱۹۶۶-۷۶، نقطه‌ی اوج و به شدت متحول‌کننده در مرحله اول انقلاب کمونیستی بود. این مرحله مرحله‌ای بود که با حیات کوتاه کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ آغاز شد. پس از آن، شاهد انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۵۶ بودیم. سند مهم «کمونیسم: آغاز مرحله‌ی جدید - مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا» مرحله‌ی اول را جمع‌بندی کرده و راهی به پیش را ارائه داده است.

مصاحبه با باب آواکیان در مورد «انقلاب فرهنگی در چین... هنر و فرهنگ... مخالفت و جوش و خروش... و پیشبرد انقلاب به سوی کمونیسم» بینش ارزشمندی را درباره‌ی تجربه انقلاب چین و چالش‌های مقابل انقلاب در آن زمان فراهم می‌آورد و همچنین درس‌های مهمی از آن تجربه ارائه می‌دهد. آواکیان در آن مصاحبه بر اهمیت مخالفت و جوشش فکری-فرهنگی در جامعه‌ی آینده‌ی سوسیالیستی پرتو می‌افکند. همچنین چکیده‌ای از مصاحبه با من ضمیمه‌ی این نوشته است که به تاریخ واقعی انقلاب چین و به ویژه انقلاب فرهنگی و مقابله با بهتان‌های و تحریف‌های معمول می‌پردازد.

باب آواکیان تحلیل مهمی از گشایش‌های عظیم چین زمانی که یک کشور اصالتاً سوسیالیستی بود و همچنین معضلات آن دوره ارائه داده است و در این تحلیل‌ها مسایل مربوط به روش و رویکرد را پیش کشیده است و عمیقاً به دلایل شکست آن انقلاب پرداخته است. او میدان وسیع مرحله‌ی اول انقلاب کمونیستی را رصد و جمع‌بندی کرده است. او به دفاع از پیشرفت‌های فکری مهم رهبران آن انقلاب‌ها برخاسته و آن دانستنی‌ها را تقطیر و بر آنها تکیه کرده است و در جهات مهمی از آنچه در آن مرحله گذشته است، گسست کرده است و در این فرایند او به شکل کیفی علم کمونیسم و انقلاب برای رهایی بشریت را تکامل داده است.

در سال ۱۹۷۵، کمونیست بودن به معنای پیروی از مائو و راهی بود که او حدادی کرده بود. امروز اما، کمونیست بودن به معنای پیروی از باب آواکیان و راه جدیدی که او حدادی کرده، یعنی کمونیسم نوین است. این مبنای شروع مرحله‌ی جدید انقلاب کمونیستی و پیش رفتن بس بیشتر و بهتر در دنیای امروز است. در زمانی که انقلاب می‌رود که هر چه بیشتر امکان‌پذیر شود. ●

# گست مستمر از «حق بورژوازی» در جامعه‌ی سوسیالیستی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش ۱۴

## واقعیت کمونیسم چیست؟

در بخش‌های پیشین با استفاده از «کتاب شانگهای» که سنتزی از تجربه‌ی ساختمان سوسیالیسم در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) است تناقضات جامعه‌ی سوسیالیستی و چالش‌های حفظ جامعه‌ی سوسیالیستی و ممانعت از احیای سرمایه‌داری را بحث کردیم. در تجربه‌ی انقلاب سوسیالیستی چین، بعد از پیروزی انقلاب کمونیستی به رهبری مائوتسه دون (۱۹۴۹) نظام اقتصادی سوسیالیستی در کشور برقرار شد و گام به گام تکامل پیدا کرد. پیش از انقلاب، چین کشوری بود با جمعیت ۵۰۰ میلیون نفر که ۸۰ درصد آن دهقان بودند. گرسنگی و فقر و بیکاری و اعتیاد و فحشا بیداد می‌کرد. بسیاری از سال‌ها، دهقانان از گرسنگی برگ درخت می‌خوردند و فرزندان خود را به امید این که زنده بمانند می‌فروختند. اما پس از پیروزی انقلاب، همه‌ی اینها در فاصله‌ی چند سال ریشه کن شد. چین کشوری عقب‌مانده بود. اما، با استقرار نظام مالکیت سوسیالیستی، راه برای رشد نیروهای مولده (دانش و مهارت تولید و فن‌آوری) باز شد. چین برای نخستین بار صاحب صنایع پایه‌ای گردید. توسعه‌ی صنعتی نه تنها به قیمت از بین بردن کشاورزی نبود بلکه به نوبه‌ی خود به رونق آن خدمت کرد. با رشد صنایع، معضل محیط‌زیست و آلوده شدن آب‌های کشاورزی به وجود آمد و این واقعه باعث حاد شدن تضاد میان کارگران و دهقانان، تضاد میان صنایع و کشاورزی، تضاد میان شهر و روستا شد. اما این معضل به سرعت توسط شوراهای کارگران صنایع و کمون‌های کشاورزی و حزب کمونیست که هنوز حزبی انقلابی و زیر رهبری مائوتسه دون و کمونیست‌های انقلابی بود، پاسخ گرفت. برای اولین بار در تاریخ توسعه‌ی صنعتی، بازیافت تفاله‌های صنعتی و تسویه‌ی آب‌های پسماند صنعتی قبل از ریخته شدن در رودخانه‌هایی که زمین‌های کشاورزی را آبیاری می‌کردند وارد اصول اولیه‌ی تولیدات صنعتی شد. این روحیه‌ی تعاون کلکتیو و همکاری کمونیستی توسط شخص مائوتسه دون و رفقای چون چن چان چیاو و چیان چین و دیگر رهبران کمونیست انقلابی حزب کمونیست رهبری شده و رشد می‌یافت. این رفقا و دیگر کمونیست‌های انقلابی با کودتای رهبران رویونیست حزب کمونیست (حکام کنونی چین امپریالیستی)، در سال ۱۹۷۶ (چندماه پس از مرگ مائوتسه دون) از قدرت سرنگون شدند. چن چان چیاو و چیان چین در زندان درگذشتند و صدها هزار تن از اعضای حزب کمونیست چین و رهبران کمیته‌های انقلابی کارخانه‌ها و کمون‌ها به دست کودتاگران زندانی و تبعید و کشتار شدند.

این واقعه هشدارهای «کتاب شانگهای» را اثبات کرد که: در جامعه‌ی سوسیالیستی عامل تعیین‌کننده در تحکیم نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی بر ابزار تولید و ممانعت از احیای روابط استثمارگرانه‌ی سرمایه‌داری، وجود رهبری کمونیستی دارای خط صحیح و وجود توده‌های پرولتر و زحمتکش آگاه است که فعالانه و آگاهانه راه سوسیالیسم را در پیش می‌گیرند و از طریق محدود کردن حق بورژوازی که هنوز کاملاً در نظام مالکیت سوسیالیستی لغو نشده است و همچنین محو تدریجی سنت‌ها و اثرات جامعه کهنه، نظام مالکیت سوسیالیستی را کامل‌تر می‌کنند.

کتاب شانگهای تاکید می‌کند: «نظام مالکیت، مربوط به اشیاء (ابزار و کارخانه و زمین و غیره) نیست بلکه یک رابطه اجتماعی میان انسان‌هاست که وابسته به موقعیت این اشیاء است. برقراری نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی از یک طرف به معنای آن است که توده‌های کارکن زنجیر مالکیت خصوصی را شکسته‌اند و قدم در راه تبدیل شدن به اربابان ابزار تولید جامعه گذاشته‌اند. ... اما از طرف دیگر باید این مساله را تشخیص داد که در نظام مالکیت سوسیالیستی، حق بورژوازی کاملاً لغو نشده است.» (شانگهای، فصل سوم).

«حق بورژوازی» مفهومی مارکسیستی است که اشاره دارد به امتیازاتی که در نتیجه‌ی کارکرد سرمایه‌داری، هر گروه از افراد جامعه، در روابط اقتصادی و اجتماعی نسبت به دیگران پیدا می‌کنند. به طور مثال، در جامعه‌ی سرمایه‌داری مردان نسبت به زنان، مدیران و مهندسان و متخصصان نسبت به کارگران، مردم ملل تحت ستم نسبت به ملت غالب، مردمی که در «مرکز» زیسته‌اند نسبت به کسانی که در حاشیه‌اند، از آموزش و مهارت‌ها و امکانات شغلی و رفاهی و علمی و هنری بیشتر برخوردار می‌شوند. این نابرابری محصول و نتیجه‌ی آن است که سرمایه‌داری بر اساس تولید و مبادله‌ی کالایی گسترده حرکت می‌کند و انسان‌ها در عین این که درگیر در تولید

اجتماعی جمعی در مقیاس جهانی هستند اما از این تولید اجتماعی بر مبنای مبادله‌ی کالایی بهره می‌برند. رابطه مبادله‌ی کالایی میان انسان‌ها، در ظاهر شکل مبادله‌ی اشیاء با یکدیگر را می‌گیرد اما در واقع، مبادله‌ی کار با کار است و از آنجا که توان کاری افراد با یکدیگر متفاوت است، این مبادله‌ی به ظاهر برابر به نابرابری منتهی می‌شود.

جامعه‌ی سوسیالیستی از دل چنین جامعه‌ای بیرون می‌آید. هرچند در سوسیالیسم، با برچیده شدن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استثمار از بین می‌رود و هرچند هدف اقتصاد سوسیالیستی تولید و مبادله‌ی کالایی نیست و قانون ارزش فرمانده و دیکته‌کننده‌ی اقتصاد نیست؛ اما کماکان ریشه کن نشده‌اند و عملکرد دارند و این امر به بقای «حق بورژوایی» کمک می‌کند. به طور مشخص، در اقتصاد سوسیالیستی (تا زمان رسیدن به جامعه‌ی کمونیستی) اصل حاکم هنوز اصل «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه‌ی کارش» است و عملکرد این اصل موجب پیدایش تفاوت‌ها و تمایزات میان گروه‌های مختلف اجتماعی و مناطق مختلف می‌شود. طبق این اصل در اقتصاد سوسیالیستی، دریافت مزد بیشتر در برابر کار بیشتر، یک «حق» است. اما این یک «حق بورژوایی» و زاینده‌ی روابط طبقاتی است و اقتصاد سوسیالیستی با علم به این واقعیت، گام به گام آن را محدود می‌کند. چنانچه این «حق» محدود نشود، خصلت سوسیالیسم پایدار نمی‌ماند. به همین علت، کمونیست‌های انقلابی در حزب کمونیست چین اعلام می‌کردند و هشدار می‌دادند که رویزیونیست‌ها خواهان جاودانه کردن این تفاوت‌ها هستند. در حزب کمونیست چین، دو راه و دو سیاست در مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند: از طرف رویزیونیست‌ها، تاکید اکید بر اعمال اصل «به هر کس به اندازه‌ی کارش» و نتیجتاً جاودانه کردن تفاوت‌ها و «حق بورژوایی» و از طرف کمونیست‌های انقلابی، سوق دادن اصل «به هر کس به اندازه‌ی کارش» به سمت «به هر کس به اندازه‌ی نیازش» و محدود کردن تفاوت‌ها و «حق بورژوایی». این صف‌آرایی و مبارزه‌ی طبقاتی در عرصه‌های مختلف قابل مشاهده بود. برای نمونه، خط مشی رویزیونیست‌ها در سازماندهی و مدیریت اقتصاد سوسیالیستی خواهان استفاده از انگیزه‌های مادی پاداش دادن و آیین‌نامه‌های انضباطی تنبیهی علیه کارگران بودند. آنها مخالف محدود کردن رده‌بندی‌های مزدی بودند (قابل توجه است که در سال ۱۹۷۵ اقتصاد چین سوسیالیستی توانسته بود رده‌بندی دستمزدها را به هشت رده‌بندی تقلیل دهد). آنها مخالف پرداخت حقوق کامل به زنانی که در دوره عادت ماهانه نمی‌توانستند کارهای سخت انجام دهند بودند. آنها مخالف دخالتگری کارگران در امور مدیریت بودند و «مدیریت تک نفره» را برای بالا بردن «کارایی» لازم می‌دانستند. رویزیونیست‌ها در مقابل آموزش سوسیالیستی نیز مقاومت می‌کردند. زیرا آموزش سوسیالیستی افکار کهنه را که انعکاس نظام کهنه‌ی مالکیت خصوصی بود به چالش می‌گرفت. کتاب شانگهای هشدار می‌دهد: «این بقایای ایدئولوژی کهنه، که بر پایه نظام مالکیت خصوصی کهنه تولید شده است، و شامل ایدئولوژی حق بورژوایی می‌باشد در عرصه‌های بسیار تظاهر می‌یابد و در تضاد با نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی می‌اشد.» (شانگهای. فصل سوم)

محدود کردن تفاوت‌ها در میان روستاییان نیز از تقابل‌های مهم میان رهبران کمونیست و رویزیونیست بود. کمونیست‌های انقلابی، در عین آن که وجود مالکیت سه مرتبه‌ای در اقتصاد کلکتیو روستایی (در سطح کمون، بریگاد و تیم تولیدی) را به رسمیت می‌شناختند اما سیاست‌هایی را برای کم کردن دائمی از نابرابری میان بریگادها و میان تیم‌ها و میان کمون‌ها پیش می‌بردند. از آنجا که محدود کردن تفاوت‌ها وابسته به رشد نیروهای مولده و دست یافتن به وفور مادی بیشتر بود، دو «راه رویزیونیستی» و «راه سوسیالیستی» در زمینه‌ی طریقه‌ی دست یافتن به «رشد نیروهای مولده» (دانش و مهارت و فن‌آوری تولیدی و وفور اقتصادی) به شدت در مقابل یک دیگر قرار می‌گرفتند. کمونیست‌های انقلابی تاکید می‌کردند که نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی شرایط مساعدی را برای رشد نیروهای مولده اجتماعی می‌آفریند و از طرف دیگر، رشد نیروهای مولده اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که اساس و پایه‌ی مادی برای استحکام و تکامل بیشتر نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را فراهم کند. در این راستا شعار و راهنما این بود: «انقلاب را به عنوان حلقه‌ی کلیدی در دست بگیرید و تولید را بالا ببرید و رشد اقتصاد سوسیالیستی را با نتایج عظیم‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر پیش ببرید!». روش رویزیونیست‌ها برای توسعه از یک طرف توسعه‌ی موزون اقتصادی را برهم می‌زد و منجر به ایجاد گلوگاه‌ها و بحران‌ها می‌شد و از طرف دیگر به گسترش تفاوت‌های میان زن و مرد، کاریدی و کار فکری، روستا و شهر، کشاورزی و صنعت می‌انجامید. به یک کلام، به رشد و گسترش «حق بورژوایی».

درس‌گیری از تجارب ساختمان سوسیالیسم در چین و معضلاتی که به احیای سرمایه‌داری منجر شد برای آغاز انقلاب‌های کمونیستی نوین و داشتن الگویی به مراتب پیشرفته‌تر از گذشته برای ایجاد کشورهای سوسیالیستی نوین، حیاتی است. این کار بزرگی است که باب آواکیان طی ۴۵ سال گذشته به طور مستمر انجام داده است و اصول و شاخص‌های الگوی نوین سوسیالیستی را در اثر بی‌نظیرش «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» تالیف کرده است. «پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» بر مبنای این اثر و کاربست خاص آن در شرایط ایران توسط کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به نگارش درآمده است (۱۳۹۷). در زیر بخش‌هایی از آن را می‌آوریم.

## گزیده از ماده‌ی چهارم قانون اساسی، بخش اول

...

۲. اقتصاد سوسیالیستی، بر اساس رابطه‌ی کار تعاونی در میان مردم و ارزش‌ها و افکار منطبق بر این رابطه، با هدف تأمین نیک بختی اشتراکی و برای منافع کل بشریت، پیش می‌رود و مبلغ و مروج این روابط و ارزش‌ها است.

الف- در راستای این جهت‌گیری و این اهداف، خرید و فروش نیروی کار ممنوع است مگر این که قانون آن را برای یک دوره‌ی محدود، به صورت گذرا و در مقیاس کوچک و در چارچوب توسعه اقتصاد سوسیالیستی و در انطباق با برنامه‌ریزی سوسیالیستی و برای تسهیل چنین توسعه‌ای، مجاز شمرد.

ب- روابط تولید سوسیالیستی باید توده‌های مردم را توانمند کند تا هرچه بیشتر بر فرآیندهای اقتصادی احاطه پیدا کنند. خصلت و جهت تغییر و دگرگونی هرچه بیشتر آن را درک کنند و بر این پایه عمل کنند. ...

## گزیده از ماده‌ی چهارم، بخش دوم

۱. این اقتصاد سوسیالیستی طبق اصول توسعه پایدار سوسیالیستی عمل می‌کند. در نتیجه، توسعه‌ی اقتصادی به بهای نابودی محیط‌زیست پیش نمی‌رود. این یک اقتصاد بر پایه‌ی آگاهی نسبت به محدودیت‌های طبیعی (ذخایر آبی، منابع غذایی دریایی، جنگل‌ها)، و شبکه درهم تنیده و برهم کنش اکوسیستم‌ها، تولید و رشد را سازمان داده و تنظیم می‌کند و بر روی منابع سوخت سالم و تجدیدپذیر، ممنوعیت تولیدات غیرقابل جذب در طبیعت و آلاینده‌ها، تأکید می‌گذارد.

## گزیده از ماده‌ی چهارم، بخش سوم. استقرار سیستم مالکیت همگانی - دولتی به عنوان شالوده‌ی اقتصاد سوسیالیستی نوین

...

۲. در اقتصاد سوسیالیستی نوین که تحت رهبری دولت جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران توسعه می‌یابد، ابزار تولید از مالکیت خصوصی اقلیت استثمارگر خارج می‌شود و عمدتاً به شکل مالکیت همگانی - دولتی تحت کنترل جمعی جامعه در می‌آید. اما مالکیت خصوصی بر اساس تجمع تولید کنندگان کوچک در تعاونی‌ها، به عنوان شکل ثانویه‌ی مالکیت، برای بخش‌های معینی از حوزه‌ی توزیع و مصرف، تجارت، صنایع دستی و تولیدات کشاورزی و صنایع مقیاس کوچک و محلی به رسمیت شناخته شده و در چارچوب برنامه‌ریزی دولتی و توسعه‌ی اقتصاد سوسیالیستی ادغام می‌شوند. به مرور این نوع مالکیت‌ها نیز به درجات مختلف و گام به گام تبدیل به مالکیت‌های اشتراکی خواهند شد.

۳. بر اساس این تغییر در مالکیت، ابزار تولید (زمین، کارخانه‌ها و منابع ضروری فرآیند تولید اقتصادی) با الویت بر روی مناطق محروم بازتوزیع می‌شوند و برای تولید نیازهای اساسی مردم، در مدارهای تولید، تغییر کاربری داده می‌شود. بازتوزیع، مهارت‌ها و فن‌آوری‌ها نیز بخشی از این توزیع است. در این راستا، به متخصصین (مهندسين، فن‌آوران، پزشکان، پژوهشگران، استادان و...) فراخوان داده می‌شود تا برای خدمت در مناطق محروم داوطلب شوند.

## گزیده از ماده‌ی چهارم، بخش هفتم. مبارزه طبقاتی در این جامعه سوسیالیستی تداوم دارد

...

۶. اقتصاد سوسیالیستی دیوارهای میان واحدهای مختلف تولید و زندگی اجتماعی پیرامون آنها را درهم خواهد شکست و ترکیبی میان کار و اماکن اقامت و محلات زندگی مردم، به وجود خواهد آورد. در برنامه‌ریزی اقتصادی-اجتماعی، شهرها تبدیل به شهرهای قابل زندگی خواهند شد. یعنی این برنامه‌ریزی تلاش خواهد کرد نوع نوینی از «فضای اجتماعی» بیافریند که مردم بتوانند به طور معناداری با یکدیگر در کنش باشند، از نظر سیاسی سازمان بیابند، فرهنگ بیافرینند و از آن لذت ببرند، کار هنری و ورزشی و استراحت کنند. برنامه‌ریزی اقتصادی-اجتماعی، کشاورزی و صنعت و همچنین شهر و روستا را به روش‌های نوینی ادغام خواهد کرد تا مردم هرچه بیشتر و نزدیکتر با کشاورزی و طبیعت در ارتباط باشند.

۷. مدیران باید در تولید شرکت کنند. شکل‌های مدیریت جمعی که شامل تولیدکنندگان مستقیم است باید برقرار شوند و به طور کلی افراد باید میان وظایف مدیریت و کار تولیدی، بچرخند. مقررات باید در خدمت به سازماندهی اجتماعی آگاهانه تولید باشد.

۸. شهروندان و کسانی که به طور قانونی مقیم این کشور هستند، علاوه بر حقوق پایه‌ای که در ماده‌ی سوم از این قانون و در بخش‌های دیگر آن مدون شده است، حق اعتصاب دارند.